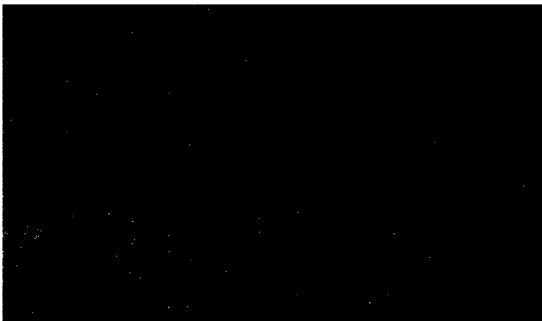


هو العلی الاعلیٰ

... کہ نسخہ عجیبہ و غریبہ المسمیٰ



واقع کٹرہ محمد علیخان متصل مکان حکیم مرزا محمد علی صاحب

مطبع خدائی باہتمام علیبخشخان ولد پیر محمد خان طبع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ربط سلسلة نظام العالم بتشييد رياسة الانسان و

اناطه بوثاقة عروتي العدل والاحسان فمتى ما قامت

بهما السموات والارض وما دام ما دامت بهما عمارة الاقاليم طولها والعرض

ولذلك ارسل بهما الرسل واسبل باقامتهما السبل فقاموا واقاموا

ما بقيامه قوامه تقويم الانفس العادلة وتعديل الآفاق المائلة

وتلخيص المنهج وتخليص المهج من كل غائلة هائلة الى ان بلغوا بها

باطفاء وهج الهرج وتسكين رهج المرج الغاية القصوى في اصلاح

یعنی آتش نادانی و قرار دادن گرد فتنه مرتبه بالا تر

عن المدن الفاضلة ثم لما خلف من بعدهم خلفاء هم خلفاء

از شهرهای بزرگ پس هرگاه قایم شدند از پس آنها خلیفهای شان خلیفها

الصفاء والفاء الوفاء وناء كل في كل باب منابهم

با صفا و یاران با وفا و قایم شدند همه در هر مقام شان

واصيبوا بما اصابهم حتى وصلوا منصبهم فضاءا بهم هموا و

اهتموا بتصنيف بين المتباينين المتجانسين والشاردين

الانيسين النصفة واختها المتصفة بهذه الصفة

فكسر انتصب علايهما المرفوعة ثغور المتحرزة وجبر

برفع قواعدهما الموضوعة كسور المتكسرة فصلوات

الله على اشرف المرسلين وامجدهم محمد الكريم

واحمدهم ثم سلامه عليه وعليهم وعلى من اعتزى

اليه واليهم من خيارهم الخيرة وكرامهم البررة

من هو من اهل التقوى والمغفرة

و بعد ثنا کاهی سعادت افروز که از میامن انوار حضور فایض النور

بادشاهزاده هفت کشور شهریار فریدون فر همایون اختر سرور دادگستر

دهش پرور دادار فیروز بخت فرخنده سپهر مهر سپهر فرمانروائی و ملکرانی

سپهر ضمیر قدر دهی و گیتی ستانی کیهانبانی جهانبانی انسان

العین عیان آفرینش مغز خرد روان کالبد دانش و بینش مربع نشین

چاربالش فضائل شارع مسند گزین [illegible]

تمکین اورنگ سلطنت بمکان و تمکین سزاوار تاج و تمکین سرفراز زمان و زمین

ابیات

زیبای سریر بادشاهی — شایان [illegible] الهی

آن مظهر داد و عدل و احسان — زو بود وجود وجود انسان

شاهان جهان طفیل بودش — اجری خوار ان جودش

مروج اسلام و مربی مسلمین مقوم ایمان مقوی موحدین سایه پرور

فروغ ظل اللهی نامزد لقب ازل آورد شاهنشاهی از مبدا آبا فیض

نامتناهی جامع ضدین دنیا پروهی و دین پناهی ابیات

آن عین شهامت و کرامت — وان محض صیانت و صرامت

وادست فزون ز بیم دانش — داور جهان جهان جهانش

عقل و هش و فکر و رای تائید — داد و دل و دین و دانش و دید

آن دستگیری تارک فراز افتادگان آن به نیکوکاری شده ساز

آزادگان آن جهان جهانیان را بجای جان در تن و محل نور در بصر

و مکان نور در چشم و منزلت چشم در سر اشعار

آن اصل اصالت و نسل نبالت وان فرع امامت و رسالت

بر دوده دو سبحه چرخ علی عرق سحر نژاد والا

یکسو بجد یوسف کشور یکسو شفیع روز محشر

آن یگانه بر چار زمین طارم منور آن چون مهر انور چشم و چراغ

این هفت منظر آن فروغ بخش چراغدان این مشمن رواق اخضر

آن سرا سر خسروان را روان و سایر سرا سرور را روحی

سلطان فلک سریر و ملک سپر شاهزاده مراد بخش مؤید الله

تعالی بمدده حتی تلعب مداومد الدهر وحداه بعادت سعود همه روزه

سعادت نوروز پیروزی برکت لیلة القدر بهر روزی می اندوخت

در انجمن میمنت تا من بهشت موعود را نسبت و نعمت ابدی و فرحت

و فسحت سرمدی می آموخت بدستور مقرر در محفل حضور که علی الدوام

محاضرات اذکیا را در حضرت گرمی هنگامه هنگامی ست و میان بدایع

و معانی معانی را معان و انشاد اشعار و انشاء مقامات اقسام

در عموم هر باب و هر فن بخصوص از دیرینه قصص گذشتگان

سخن میگذشت و از عالم الملکات ملکی ملوک عالم خاصه آماده عدل و داد
که از شرایف خصائل ارشایست لطائف حکایات مذکور میگشت تا قافله
قافله سر رشته قطع و فصل و نکته و وصل سخن از هر مقوله و مقاله بذکر
داد وران هر دو ران پیوست و وصله سلسله ربط همان
سوق آنان بتحریک شوق نمایان قطعاً از هم نگسست و چون در ان
اثنا که معرض بیان معانی بدیعه بود در شمار محامد آثار ملی پایان
انشوده کردار شایان گفتار شائسته بسیار گفته شد در باب استار
داد و دهش باج ستانان تاج ده دهر سیما کشور تمام
ایران شهر خاصکیان پیشدادیان از خاصکیان ملوک و
سیاه سر سروران انوشوده سیر نیسبی داستانهائی بایسته
رفت از محاسن آثار عدل و احسان خسروان آل ساسان که
از حسنات روزگار ستایان بوده قصب السبق بتری از دیگران
ربوده اند بیکران سخنها بمیان آمد تا رفته رفته سیاق سخن بسا
بغوسسی جور پرسی حق پژوهی و باطل نکوهی خداوند داد و دهش خدا
کسری ابوالخیر انوشیروان بن قباد پسندیده هیچ و در سیدای جست جوی
آثار خیر بی پیری ماثر حمیده از سرگذشتهای پیشوای طریق معدلت
در نگذشت چند انکه از حکایات عدل و احسان ساز داده بیان گفتگو

برخاست همانا بحواست ازان شیخ کمال صفت بضعت سخن ابتدا
شده هم بران مبدا خیر میتناهی منتهی گشت در تحیات جلالت پایه مکان
منزلت پا رقرب که بتقرب گریشان عرض بدایع وقایع اند چون بیان
مناسبات وقت و حال از باریک بینی دقایق حقایق معرض بسزا
دیدند وادای دین حق مقام را موقعی بجا گزیدند علی الحال حبل
متین بیان مبین را بتعریف گنج خانه جهانداوری و نیکوئی اعنی
توقیعات کسری پیوستند و در باب توصیف آن مجموعه جامع
معارف صوری و معنوی ابواب اطراء و اطناب گشوده از دلیری بیانی زبان
نبستند و آن دستور کلی ملکی و مالی کتابیست متضمن ابواب حکم و
آداب مدون از جمله سوال و جواب که موبدان و دستوران
بدستور کسری از سر هر امری از امور و موجب هر بابی از ابواب خاصه
احکام و اقوال حکمت اشتمال ازان صاحب نصاب کمال نصفت
پرسیده اند و جواب صواب قرین هر فصلی را در تحت آن بتوقیع
یعنی خط خاص رسانیده و از جمله آن اسوله و اجوبه که هر یک ازان صحایف
گنج شایگان را کانی بارزست انچه بزیور دو حسن سمت تزئین
پذیرفته یکی از یگانه ادیبان عهد پیشین آنرا بتازی از لهجه پهلوی
و دری ترجمه سر کسری نموده چون در عین این حالت

که انجام عرض المقولات بذین مقالت کشند و خاتمه مقاله مشکین ختام

بذین مقام رسید بحکم این قضیه جلیله عنی المقتضا قضیه مسلمیه کل شیء یرجع

الی صله رای جهان آرای آن خجسته و مند خرد و پیرا انظر بحصول منفعت

عام و وصول فایده تامه آن بیاعث اتمام ترجمه آن فصول مبهمه اصول

مصله از لغت عربی بعبارت فارسی نزدیک الفهم و دور از وهم با تعارف

بی تکلف اقتضا نموده اشاره والا در باره اختیار اولی سعادت

انیکار سلطان زمان سعادت حضور اعلی فرمودند وهم در اثنای این جرا

که روزگار بنای کار بر اساس سنت جاریه خود نهاده و از ترجیح

مذهب مرجوح و اختیار تفضیل مفضول بحکم استحسان ترک اولی عرض

نسب مقرر شده با وجود حضور اجلاء و فضلاء درگاه و در سر باخاصه

ارباب فنون آداب قرعه تفویض حل عقد بنام این ضعیف صناعت

طفیف بضاعت محمد لطف جلال الدین طباطبائی زواره

عصمه الله تعالی عما یکون للغفلة الزاری افتاده و حالی مثال

متعالی که ساحل و عالی و سابق و تالی را انقیاد آن لازم

باد بر موجب طغرای انفاذ یافت ظاهر حرم بحکم انکه اشاعت آثار

عدل و احسان سلاطین زمان ماضی که باعث تحریض و تحریص ماو نبیان

عهد حال و استقبال است همانا نازل منزله طاعت بل

بل عالی منزلت تر از تطوع و تبرع عبادتست وازین راه گفته اند که
اتصاف بالطاعت و مساعت برسم اجابت مراسم اطاعت
سمعاً و طاعةً بر زبان رانده بمقتضای امر گیتی مطاع چندانکه توان
اقتدار و استطاعت بجا آورده بنیت توفیق بسر انجام
این فرخنده آغاز فرخنده فرجام از مبداء فیاض فیض اعانت
و درین شغل خطیر استعانت نموده بپرداخت این کار نازک پردا
اختگاه بر سبیل تکرار از سقطات اقتحام این لغزشگاه بلجاء اقالت
عثرات التجا نموده ابواب استعاذت بر والا درگاه معاذ نباشد کان
که پناه و گریزگاه ما بندگانست حل شبانه کشوده چه از مقوله محالات
که مجاول ترجمه لغات از خلل و زلل سقوط و زلت که خاصیت
نقل عامه لغاتست بیکدیگر ایمن باشد و حیات آن جز این نتواند بود که
خصوصیتی چند از خواص سخن در مطاوی هر لغتی از لغات
خاصه کلام خاصان بان منطوی می باشد که جز طبایع
دقیقه رس اهل بلاغت آن لغت باولی پایه مبلغ کمال آن
نیارد رسید سیما لوامع سیمیای سیمای ادابای نازک و اغراض های
بلند و مقصدهای رسا و اشارات خفیه و تلمیحات دور آهنگ که
کاوش اندیشه همه جا رس آشنا و شان رموز آن خوض نتواند نمود

چه جای موطرت ناقص و فکرت نارس بیگانه منشیان که از دقایق دقیقهٔ
آن لهجه اسمی با سمی نشنیده اند و از کنه حقایق عمیقهٔ آن سوای سستی و
وسمتی ندیده و شاید اینست عویت حال متصدی ترجمهٔ این کتاب مستجاب
مستطاب که یکی از ائمهٔ فنون آن واست چه با آنکه در بنیاده داد سخنوری
داده و حق سحر بیانی ادا کرده و در بارهٔ نقل آن بعربی از دری هما
شیوهٔ جادوگری بجا آورده لیکن بموتنطوق حفظت شیئا و غابت
عنک اشیاء بعضی نکات دقیقه بنابر تفاوت مراتب اختلاف لغات از
بدرجهٔ فوات رسیده و با ایمعنی باندازِ اختصار افراط اقتصار را بمرتبهٔ
ایجاز مخل که در حقیقت از اطناب ممل ناپسندیده تر است رسانیده چندانکه
در اکثر فصول توقیعات لا اقل یک مقدمه منهدم و منطوی شده و سائر
فقرات بر خلل تعقید و ابهام که علت تشبیه و ابهام و باعث ادخال کمال
نقص و عیبست در کلام مشتمل آمده بلکه در طی اتمام مطالب مطالب تمام
بعبارت غیر مانوس معمیانه تعبیر رفته و غرض از طول این عرض اینمقوله هتک
عرض و هتک ناموس ارباب دانش و افشای شیون و عیوب اهل هنر
نیست چه ایمعنی دلیل کمال بیمروتی و بیدردی و نشانهٔ نهایت عدم فتوت
و ناجوانمردیست ع وتلک سجیة الوغد اللئیم بلکه کما یشهد به
علام الغیوب از رفت و روب راه معذرتست از عرض عثرات خود

خویشتن کیست که او را این راه در پیش نیست و در سیاق خامه خام و رسیده
خاطر خطا اندیش و من ذا الذی لم یکن فی ذلک دابه او امن من عناد
دابته آری سقوط در مزلت دوبین و خلل از خلال نفسانیت و هبوط در مصلکت
نقص و زلل از خصال انسانی چنانچه خالی بودن از امثال این شنیعه
همانا از محیط دایره مقتضای طبایع اصحاب جود امکانی چه جای نهاد
بشری بیرونست فلهذا مع هذا و ذلک از پیشنهاد خویش باز
یاده بسقم نسخ متداوله و اختلاف لغات آنها از که بسبب اوهام ناسخان
و اغلاط وراقان در تصحیف الفاظ و تقدیم و تاخیر توقیعات روداده
مانع پیشرفت مقصود و سد راه مقصد معهود نساخت و بجهت تحریر و تقریر
مقاصد و توضیح و تبیین مقدمات بل تتمیم و تکمیل مطالب را باضافه الفاظ و
افزایش و تفصیل مجمل و بسط مطوی گشود و در سر آغاز این
ابواب و فصول تا بدار حصول تحقیق در باب وقوع اتمام و وصول
بانجام شروع نمود فعلیه العون و الصون من
ضلة الامل و مذلة الزلل و به اللیاذ و
العیاذ من مزلة الخلل فی القول و العمل
انه بذلک جدیر و قمین و صلوته
علی رسوله الامین و محمد و اله الغر المیامین

و بیاید دانست که موجب جرأت و جسارت دستوران و دانشوران

مدنکاه و باب بعرض این فصول مرفوعه که در معنی اصول موضوعه من

داور دلیل دستور خنر بوده تا کر استفسار خواص باعث

استبصار خصوص طوائف پرستندگان و عموم بندگان و

پرستندگان درگاه گردد و مطالعه آن فصول سبب اطلاع حق

پژوهان بر حقیقت اصول آن و استنباط فروع از آن شود بها بمقتضای

مناسبت این سودمند نامهٔ خرد پسند که نسخهٔ آثار حسن سلوک ملوک کدات

هنجار و سزاوار پیروی پس آیندگان در رستگاری است بدستور نامهٔ

کسروی آذین راه که عدد حروف آن با تاریخ شروع ترجمه

موافق است موسوم آمد و موجب این سوال و جواب چنانچه گذشت

مترجم در مقدمه آن کتاب میگوید آنچه حاصل ترجمهٔ آن

پارسی است اینست انوشیروان بن قباد بن فیروز از پیش قدمان

ملوک فارس از همگی خسروان بر جزالت رای و اصابت رویت

پیش بود و در صواب تدبیر و حزم سیاست در پیش بود و از جملهٔ استحسان

امور او این بود که با وزرای خود محرم و مقرر داشت که هرگاه ایشانرا

بامری از امور خیر مامور سازد و همگنان بسبیل استعجال نخست در

مقام مضاسب تنفیذ آن شده آنگاه از سبب خیریت آن استجا

استخبار و استعلام نمایند تا اعلام شهریار یکبارگی ما هیئت آن کی از
راه دانستگی حقیقت خیر و شر و تمیز معروف از منکر روند داده اول
دلائل معرفت او باشد بر حقائق معارف و اعدل شهود بر کیفیت
و کیفیت ایشان آن تعارف و احاطهٔ اطلاع آن جزء و در بر مواقع نیک و
بد و مواقف خیر و شر و اگر بر تقدیر محال با مری منهی یا حکمی
نه باحتمال و در بر شری از شرور و اشتمال داشته باشد مامور گردند در
باب استنبار و استخبار از اسباب آن اگرچه بتکرار انجامد مراجعت
نمایند و از هر راه که رو دهد در آمده از معاودت پرسش باز نیایند
تا بحجتی مقبول که بدان سبب نفاذ آن امر معوق مجوز آید استیان
نمایند اکنون ما چندی مو امره از مو امرات و توقیعات او را که
بما رسید فراهم آوردیم و چون تا آن وقت که ما را این اندیشه فراز آمد
هیچیک از اینها از لغت پهلوی بعبارت عربی مترجم نشده بود
چندانکه ما را ممکن بود آنها را بنزدیکترین لفظی و بیشترین و شایسته‌ترین آنها
بحسب اشتمال بر معنی و اقرب آنها بفهم سامع مترجم نمودیم و بالله التوفیق
و هذا اول فصول التوقیعات الموقعة الکسرویة مرفوع
جمهور عوام انام از درگاه خسروی درخواه اظهار رافت
تکرار عفو از مردم گناهکار با وجود ارتکاب معاصی پی در پی

می نماید **توقیع** گناهکاران در مرتبه بیماران اند و ملوک داد ور بمنزله

طبیبان چاره گر چنانچه عود مرض مریض را از معاودت علاج بی نیاز

نمیگرداند هر آئنه بازگشت عصیان عاصیان را از عقوبت مستغنی نمیسازد.

مرفوع در جمیع پیران روم نسبی کودکان بیدا یگانند در نیابت

فرمان خدایگان چیست **توقیع** چون منشور عاطفت دستور رسید

در بهان آن آن همه نارسیده کان را جمعیکه همگنان را امانت و دیانت

ایشان و وثوق باشد بسپارند که در همه راه با همه راه رفقت و نرمدلی که سلوک

اخاصترین خصال خواص ملوکست سپرده در مرز و بوم روم جملگی ابنا و ان

وخویشان ایشان را بسپارند **مرفوع** صامت اموال یعنی سیم و زر فلان

گشت و زر کیخسرو ابادانی مزارع خاص وست از عامه اموال خزائن

خاصه خسروی بغایت افزونترست **توقیع** مال او در بیت المال

ماست بواسطه آنکه عمارت بلاد عمارت ماست انتهی کلامه یعنی اموال

مذکوره اگر چه در خانه اوست فی الحقیقت در خزانه ماست چه آبادی

ممالک بعینه آبادی ملک و مال رعایاست که ممالیک ملوک اند

و ملک ملوک بحکم عقل و شرع ملک ایشانست **مرفوع** برخی از

امتعه سالار پاسبانان شهریار را در همین نهضت خسروانی شبروان

پنهانی برده اند **توقیع** هر آنکه پاسبانی اموال خفته خویشتن از و نیاید

نباید حسرت نفوس نفیسه را از انجا که نباید مرفوع که بسبب پیوسته
ذکر سرعت زوال دنیا و فرط استعجال فنا آن بر زبان حقایق
بیان میسرود توقیع موجب آنکه دی درین روز دی فردا بود امروز
نه درست که دی خواهد گشت مرفوع ملکزاده زرشتی املاک و مزارع
بسی از دهقانان که در جوار ضیاع و عقار او بودند از روی غصب و
جور بتصرف در آورده توقیع بمجرد ورود منشور عدالت سطور
تمامی اراضی مذکوره را از آن ستم خرد مسترد نموده بارباب آن رد
نمایند و از املاک خاصه او انچه در جنب اراضی آن ستمرسیدگان واقع
بوده باشد بجرم این امر بموقع از وانتزاع نموده بجدال و نزاع
تملیک آنان نمایند تا آن یعنی سبب تادیب سایر مفسدان و تنبیه تا سر
خفیف خردان گردد مرفوع عامل فلان ناحیه مبلغ صد هزار درهم از
جمله خزائن خاصه بدون حکم بر عامه محتاجان تقسیم نموده توقیع
رافع مضمون این فصل خیر تضمین بداند که این امر میمون از دایره فرمان
بیرون نیست و مناسب این امر است انچه در عهد بادشاه کیوان بارگاه
سپهر سریر مهر کلاه نورالدین جهانگیر شاه خلف بادشاه هفت کشور
جلال الدین اکبر بادشاه صاحبقران گورکانی وقوع یافته
چنانچه مشهور است که بعرض والا رسانیدند که در نواح مشتی

ابلیس منش چو تلبیس را پیش گرفته با توسط مهارت در حروف حکاکی
شبیه نقش خاتم مهر نگین پادشاهی را بدست آورده اند و بدین
دست برونمایان فرامین خطا تضمین درست نموده بدستاویز
آن احکام لباس لیسبی از عملداران نواحی بلاد در دست فریب داده
مبلغهای کلی گرفته اند در صورت شایسته قطع و قلع آبادی عیون
بل ضرب اعناق و شق بطون اند پادشاه از روی فرط تفضل
و احسان فرمودند که چون مهر شعاع ما را وسیله روزی
خود ها ساخته اند همانا همگی را بموجب حکم جهانمطاع ما گرفته اند لهذا
چون ایشانرا در صورت فرط ضرورت و غلبه افتقار و اضطرار احتیاجها
نموده اند بعد از تنبیه و تادیب بنصایح هوش افزا و ظهور آثار
توبه نصوح مبلغی معین بصیغه مدد معاش از سرکار عالی بنام هر یک
مقرر دارند مرفوع خازن خزانه خاص معروض میدارد که از فرط
اعطا و انفاق خسروی اختلال کلی در اصول جمعیت بیوتات
اموال راه یافته توقیع خدا موفر است نه بخل تو عدل
جامعست نه جزوی همت تو ما مستغنیم از اعانت تو از ما فرمان
و بر شما فرمانبری انتهی کلامه تقریر این توقیع آنست که عطیه کبریا
جناب کبریایی موجب توفیر و تکثیر خزائن ملوکست و فور بخل و امساک

وامساک گنجور و عدل عام و احسان تام شهریاران فراهم آرنده
دینار و درهم ست نه جزوی خرد و کوهی بهم رسیده شهریاران و چون
عنایت حضرت غنی مغنی جل شانه سائر دادگران از نصیحت
دیگران در امور خیر مستغنی ساخته هرآئنه از ماست امر باشاعت
موجبات عدل و احسان و جبر مردمان بذل الطاعت و بردن
فرمان مرفوع بماو در بجز ناظر عمال اعمال فارس بدرگاه نوشته
اعمال اهواز در سال بست و نهم جلوس دو باره هشت هزار
درهم و گنشری زیاده بر مال واجبی همه سال از محال تحصیل کرده
همگی را بخزانه عامره فرود آورده توقیع تمامی اموال مذکوره را
از خزانه خاص بسائر محال مزبوره نقل نموده بی تخفیف و میل بر
خداوندان آنها از فقیر و غنی و ضعیف و قوی رد نماید چه توفیر خزانه
باموال رعایا بر موجب بنا واجب بمنزله اندودن بام منار بست
بخاک و کندن اساس جا و دیوار آنها انتهی ایمعنی بعینه در احادیث
ماثوره مذکور ست و عارف معارف حقیقی و مجازی شیخ
مصلح الدین سعدی شیرازی این دُرّه فاخره را که واسطة العقد
صدور جور می شاید بدینگونه عقد نموده انجا که فرموده فرد
از رعیت شهی که مایه ربود   پای دیوار کند و بام اندود

مرفوع گروهی از ترسایان که در لباس تملق و چاپلوسی بدین درگاه
پناه آورده اند بزعم اکثر منهیان بخبرگیری و جاسوسی متهم اند
توقیع هر آنکه از طغیان بر نفزاید و عصیان زیاده بجنبد بداندیشی و
تیره درونی بر روی کار نیفکند و ابراز عداوت باطنی نکند عقوبت
ظاهری بدو باز نگردد مرفوع فلان مرد از زمرهٔ رعایا بر و [illegible]
الرعایت از متصدی خزانهٔ انفاق در باب ایصال جزوی که برسم
جیبانه باسم او از درگاه رقم شده و از دیرگاه باز در حیز تاخیر گذاشته
شکایت کلی دارد توقیع آن بی مروت را تادیب بلیغ نمایند اهمال
اهمال نغض نهند تا در همان نفس داده جز فزایند که در حقیقت عطاء
حضرت حق جل شانه چنانچه حق عطایات بدو رسانند مرفوع
از چه راه امر بحرمان فلان از سعادت قرب درگاه صادر شد توقیع
در سوال خطیهٔ کبرای امنی از خوف جناب کبریائی و نومیدی از لطف
رئوف حقیقی جلشانه که نشان مهجوری از آن درگاه والا است
از وی بظهور پیوسته مرفوع جمعی از اهل رای خرد آرای که درباب
میل شهریار باستماع جملهٔ سخنان حملهٔ اخبار و نقلهٔ اسرار مردم انگا
بسیار دارند بلکه راه یافتن این گروه عیب پژوه را در سرای بساط
قرب بغایت دور از کار میشمارند توقیع این طایفه بمنزلهٔ مداخل [illegible]

مداخل روشنائی اندبنا زل ظلمه و سده روزن خانه که روشن نباشد
با وجود احتیاج بر روشنائی هما نا خردمند وجهی البتن پسند نداشته
باشد مرفوع خوان سالار می پندارد که از همگی طعمه و اشربه آنچه
ملک را بدان خواهش منش زیاده است خویش را از آن بیش
باز میدارد توقیع سزاوار خردمند آنست که خویشتن را از
افراط میل مرغوب طبع نگاهدارد تا از مداوا بدانچه مکروه طبیعت
بی نیاز گردد مرفوع فلان ابن فلان از نژاد اشرف سجلی باشم سلاف
خود بر رسم عطار چهار هزار دینار سالیانه ابدی از دیوان
عطا بخسروی اظهار نموده میسما ید که از دواوین آبا
ملک برطبق این مثال ناطق سلسله مضا قطعا از هم گسسته
و از آغاز جلوس میمون تا اکنون سررشته ممتد این اقطاع
سرمد بانقطاع پیوسته توقیع فرمان نافذ به تنفیذ
این مثال جاوید مثال اصدار یافت تا گرامی آبای
سعادت یار ما بنای کار برین مبنی نهاده از نقیا
اوامر آبای خود ابا ننمایند مرفوع درین ولا امر والای
شهریار صدور یافته که بجهت تولیت امر شیاست اشرار
و پاسبانی شهر و دیار مردی معامله فهم کاردان

اختیار نموده حقیقت او را معروض دارند اکنون بحکم مردم
روزگار دیده فلان ستوده مرد آزموده را پسندیده تصدی شحنگی
میدانند توقیع کارگزار این شغل نازک را از چهار امر کمانا گزیر
و ناچار است اول دشمنی بالذات با شرار دوم رسائی طبع
بغور هر امر و کاوش کنه حقیقت هر کار سوم نهایت شیت
ذاتی و درشتی طبع بر مردم ستمگار چهارم نرمی و تنگدلی ...
ضعیفان و زیردستان بکم آزار و این آزمیده مرد سنجیده ...
کارپردازی دیگر اشغال سرکار است ... این امر دشوار مرفوع ...
خراسان استطلاع سبب عزل فلان از منصب قهرمانی یعنی قیام
بمهات کارخانجات خاصه مینماید توقیع موجب این امر واجب ...
است که در حق جمعی از اهل استحقاق که بوساطت احقاق ... اشرف
کلی سر استیفاء محرومی از حقوق خود یافته بودند روا داشت و از این
خلل نقص و زاد ... دین و دولت مایل نقص در بنا دین
و ملت خود راه داده و نیز شد است که قهرمان ... باعث اصابت
عیب و شین بجمال خصایل و کمال فضایل بادشاه باشد مرفوع
مبلغ انفاق و اعطاء داد و ستد و کیل خرج سرکار خاصه خسروی هر سوم
مقرری و الغاء زیادت آن چندانکه میتوان گفت که بیرون از اندازه عادت است

عادتست **توقیع** در صورتیکه آب از نهر جاری باز دارند اگر
جا بجا در مجاری آن نداوت و رطوبت قلیل باقی نماند پراگنده وجوه
مصارف فنا و که بزعم مدعیان انصاف تخلیص فواحش خیانتیست
بی اندازه و بدعتی تازه و الا از روائد مرسوم او برسم ماضی مجرائی
همیشه جاریست **مرفوع** از جمله اهل ذمت که در پناه این درگاه اند
جمعی کثیر را بسبب کمیابی اسباب معاش پریشانی بسیار
در یافته و ضیق طریق روزگاری ساحت راحت را بر همگنان
نیک تنگ گرفته **توقیع** همگی الجمیع پریشان از اکتفایت اذیت
سرما و گرما رعایت و حمایت نمایند و بسیار بی عانات و اغاثت
موت گران جانی خلطه ظاهری و باطنی جوع و عریا کشیده را
از ایشان مرفوع دارند **مرفوع** بهرمون سالار سپاه خاص سوار
شهریار را در موکب قلیل بکار بسیار نمی‌آید چه بضرورت ظاهر
ست که در امثال اینصورت از خبث باطن دون نشان
بدکیش هیچ جا امین و مطمئن نتوان بود **توقیع** چون عموم عدل و شمول
احسان بالخاصیت دوست و دشمن را یکسان می‌نماید باید که
خاطر بد اندیش عامه اولیاء دولت خاصه بهرمون بسبب خطور
احتمال خطر غدر و کید بد اندیشان از قید خیال پریشان برند

مرفوع در معرض بیان حقایق بزبان حقایق بیان رفته که هرانکه
بتونگری و توانائی خویشتن بر ملوک مباهات نماید همانا نفس خود را
بزور و زر عرضهٔ هلاک و نهبهٔ خطر ساخته باشد توقیع چه بیحرف ملوک
این سه امر شگرف یعنی نفس و مال و قوت بمعرض تلف دراید مرفوع
متولی خزائن عامره جمع معلی بعرض والا میرساند که در نیولا
فرط اخراجات و عطیات متوفره که بر اوائل دخل اسراف
اشراف دارد و استیفاء اکثر خراج ممالک محروسه نمود چندانکه کار
بدانجا کشیده که گنج خانها ذخیره که از ملوک ماضیه و ازمنهٔ خالیه باز مانده
خالی کرد توقیع خزائن سلاطین و دفینهٔ دهش آئین در هیچ حالی
از بخشش خالی نگردد چه سیر تا سر گیتی بمنزلهٔ ثبوت اموال پادشاهان
عالیشانست و سائر رعایا و برایا در مرتبهٔ گنجوران ایشان مرفوع
موجب تفتیش شهریار از کنه هر چیز و اصل حقیقت هر کار چیست توقیع
نتیجهٔ کاوش عمق امور هست که ما و ایشان تا باشیم تصرف و تقلب
حق بهر سو که منقلب گردد بگردیم انتهی و توضیح این توقیع آنست که
وصول اثر غور رسی پادشاه داد که باصول امور موجب تمیز حقیقت
کما هو حقه از ماهیت باطل کما هی و ثمرهٔ این تحقیق آنست که تخت
خود بر وفق علم خود براستی و درستی عمل نماید و رعیت را برغبت یا

یا باکراه بر متابعت آثار حق داشته بران ثابت قدم سازد چنانکه
همگی در همه کار بمیل حق مائل باشند و از تقلب بجانب باطل اجتناب
نموده از پیروی حق سر برنتابند مرفوع قلت وعده و عدم تملک با وجود
کثرت عطا موجب که آنهمین علت توقیع پادشاه
صاحب خبر آنکه او را از هیچ کس خوف و از هیچ چاره چار
نباشد باید که وعده کم کند و عطا بسیار نماید انتهی تقریبی
سزاوار رتبه پادشاهان صاحب اقتدار آنست که
کم وعده و بسیار عطا باشند چه تجویز دادن وعده در صورت
عدم اسباب دهش فی الحال نمی باشد با وجود امید حصول
در عهد استقبال یا بهم موانع جود و این هر دو معنی در صورت
استقلال شهریاران و استحصال عدت و آله دولت
و اقبال ایشان مفقود بلکه ممتنع الوجود است مرفوع
بچه وجه سمت مقصد را در جملگی لشکرکشیها و نهضتها از همگی
معتمدان نهفته میدارند توقیع بجهت آنکه ماده خوف و
رجا در همگی اطراف و از جا از جمیع وجوه و جهات زیاده گردد
مرفوع از چه راه در بعضی از اسفار اعلان و اظهار سمت توجه
نموده بهیچ وجه اخفا و استتار آن روا نمیدارند

توقیع تام مراسم دولتخواهی بالی الصوب حوالی زیاده گردد و
از والیان آنجه و درازدستی کمتر رود بهر مرفوع بجه وجه امر
عالی نافذ بر خلاف سابق در باره منع بار فلان فقیه از انجمن
مشورت و اطلاع بر اسرار اهم مهمات دولت نفاذ پذیرفته توقیع
ازین رو که هوا را بر رای خود مسلط ساخته انتهی و تبیین این معنی
آنست که چون آن بیهوده رای بیرون آرای بر خلاف نمود
ظاهر مغلوب نفس قاهره بوده و مقررست که این صنف
از مردمان نامرقوم که سلطان هوای طبع بر رای خرده گرای
ایشان غالب میباشد هر آئنه قرار داد رویت همگنان خطا و
غلط آید و هیچ وجه صلاح خیر اندیش اینان اطمینان را نشاید مرفوع
سبب مرحمت اقطاع ابد و سیورغال سرمد بهر یک از [illegible]
خاص با وجود تواتر انعام عام و جریان مرسوم مقرر چیست توقیع
تا در نفوس همگنان جای گیرد که اولاد و اعقاب ایشان را در حیطه
حمایت و حوزه رعایت خواهیم داشت انتهی یعنی هر گاه این
دقیقه جلیله در متخیله همه از قرار واقع استقرار یابد که در هیچ حال
از بازماندگان ایشان غافل نخواهیم بود هر آئنه از رهگذر احوال
منسوبان و خویشان خویش خاطر اخلاص اندیش دستخوش تشویش نمیدارند

نمیدارند و وهن تزلزل در بنای ثبات عقیدت جای نداده
اندیشه را از زمین تفرقه بر می آرند مرفوع از سبب واگذاشتن
نگاهداشتن اولاد ذکور سوال مینماید انتهی یعنی عدم پرداخت
شهریار شاهزادگان با وجود استعداد و استحقاق تربیت خداداد
چنانچه شایان مرتبه ایشانست جای بحث تحریر تنبیهشانست
خاصه فروگذاشت در منع از مخالطت معاشرت عامه فرومایگان که
نهی ازین امر ناشایان از همه بیشتر ناگزیر وقت حال و مآل و در بیات
عهد استقبال ارباب دولت و اقبالست توقیع تا تجربه زمانه
نموده احوال روزگار را نشناسند انتهی و توضیح این ابهام آنست که
ملکزادگان در عین بحالت تجربه اوضاع و احوال زمان و زمانیان
رونماید و آزمایش نهان و آشکار ابنای روزگار که معرفت آن
عموم اهل دول خاصه اولاد ملوک را بغایت درکارست جز
بامیزش اصناف مردم با اختلاف طبایع همگنان از فقیر و غنی
و ضعیف و قوی دست نمیدهد مرفوع بچه موجب فلان محتشم را
بضعف و وهن همت و قدرت و سستی رای و پستی فطرت منسوب
داشته اند و بدین سبب ورا مخذول و منکوب و اگذاشته توقیع
از بیکه قبل از شکوه نمودن بما از ما شکایت بسوی خدای تعالی

بُرده انتهی یعنی پیش از آنکه راه استغاثه به بارگاه ما گشوده از ما شکایت
نماید بدرگاه خدای عزوجل از ما شکوه بتوجه نمود و پیداست که اینگونه کردار
دلیل عجز و ضعف مرد و نمودار عدم معرفت راه چاره و شناخت
روی کار است مرفوع بچه موجب فرموده اند که بر پادشاهان عالیشان
واجب است که ترحم ایشان بر کافه مردم عموم داشته باشد و در بعضی از حاجات
بحجاب ایشان شدید باشد انتهی و تقریر این مرفوع آنست که عنایت بعام
و رافت بخاص ملوک در طریق حسن سلوک با عوام و خواص اقتضا
اندآرد که در همه حال دیربار و دشوار حجاب نبوده گاه گاه همگنان را
بفوز مامول و رخصت وصول درگاه اختصاص بخشند تا بحکم وجوب
تسویه که مقتضای عدل و احسان است سهولت بار بر اهل قرب
و بعد یکسان شده دشواری شرح و دخول بر همگنان
آسان گردد و راه یافتن درویشان و مردم پریشان به بساط قرب
ایشان دشوار و دور از کار نباشد توفیق بجهت آنکه منع مردم
بار طلب از درگاه ملوک هموار و براه ساختن امانی و آمال
همگنانست بسوی دشمنان انتهی و توضیح این ابهام آنست که
از جانب ملوک ابواب آسانی رخصت وصول درگاه و دخول بارگاه
خود بگاه بار بر روی محتاجان برفع حجاب بستن همانا گشودن ابوابی

درهای حاجات عموم سپاه و رعیت بل نمودن راه عرض نیاز
خصوص اولیای دولت بسوی درگاه اعدای ملک و ملت
مرفوع مرزبان ولایت همدان بگمان عدم ترک از علت
عزل خود بقصد استبصار استفسار مینماید توقیع
مردان کار و مردمان عمله از منزلهٔ آلات حرب و ادوات
بیکاراند که بگاه بیکاری همگی را در نیام جا داده باهتمام تمام نگاه دارند
تا آنگاه که بتقاضای مصلحت وقت صواب بیند بکار در آرند و بدین
شاهد عمال را بمقتضای صلاح حال در ساحت اعتزال استراحت
جا داده در نکوداشت همگنان فروگذاشت ننمایند و در صورت
ضرورت استغفال استظهار و استمال ساخته در کمال اشتمال اکرام و احترام
کارفرمایند و بهردو صورت جای التزام شکرگزاری و خرسندیست
نه مقام عدم خوشنودی و شکایتمندی انتهی و نظیر حاصل توقیع مذکور
ست قصهٔ دستور صائب تدبیر صاحب خامه و شمشیر
محمد بیگ وزیر یعقوب خان آخرین والیان کشمیر زمینداری
آن حسرت زمین آسمان نشان از رو بکلالی بادشاه فلک جاه
خورشید نشان مالک رقبه کردن کشان جلال الدین محمد اکبر
بادشاه صاحب قران انتقال یافت و بشر جمله از آن منت

و چون بعد از ارتحال ابو سفخان پدر یعقوبخان مزبور میانه او و ابناء عمامش معامله از وفاق بنفاق انجامید و بدان سبب کار امرا نیز از اجتماع با فتراق و شق العصا و خلاف شقاق کشید و مدار کار بی پرکار را و از مدار دار گذشت و مواقع خرق که رتق آن از احاطه دایره امکان بیرون بود بر رافع فراخ گشت ناچار از مواسات تبنگ آمده بر سر تهیه جنگ فی الجمله از طرفین بخیه اظهار مضمر بر روی کار انداخته کینه نهفته آشکار و فتنه خفته بیدار ساختند و در ما بین بسی محاربات وقوع یافت و اهل فاق با آنکه از ابطال رجال بودند بحکم الحرب سجال گاه غالب و احیانا مغلوب میشدند و چون یعقوبخان در مبدا امراء و وزیر خویش بسبب سعایت بدو لتخواهان بداندیش کمال تفرقه خاطر و تشویش اندیشه داشت و بعلت نفاق مشتی منحوس از بستی اتفاق آن مردانه مرد فرزانه محروم و مایوس شد چند آنکه عاقبت از فرط غلبه توهم بیجا از جا در آمده از زین دست وزیر سعادتمند را چند نظر بند و چند گاه در بند محبوس نگاهداشت و هر دفعه که عرصه جنگ و تنگ میشد مید انست که اگر پای او در میان نباشد یکباره کار از دست میرود از روی ضبط از بند اطلاق و ملتجی شده ایمان غلاظ و شداد از طلاق و اعتاق بمیان می آورد

می‌آورد و بدین دست آویز متین رشتهٔ شتداد و وثایق و
پیمان بدست میگرفت و چون او مطلق العنان شده بدفع همگنان
نامزد میگشت اهل خلاف بمجرد استماع اسم او اعنهٔ انصراف و انعطاف
داده بوادی گمنامی و ناکامی می‌شتافتند و هربار که کار سرداری
او بر حسب نخواه بپایان می‌آمد دیگرباره حریفان نادولتخواه بر سر
چشمک زنی و تحریک فتنه چندان محرک سلسلهٔ بدگمانی او میگشتند که
ازان عالم خردمند بیراکه در فنون تدابیر و سیاست متعلقه بوزارت
ثانی معلم اول می‌شناخت مجنون آسا مغلول و مسلسل میداشت مجملا
چون این حرکت ناهنجار بشآمت نفاق نادولتخواهان که خود را خواهان
دولت او وا می‌نمودند چند دفعه اتفاق افتاد و این امر منکر مکرر
روداد وزیر فقید المثال عدیم النظیر بر سبیل ضرب المثل در سیاق کلام
بر زبان راند که سلوک این عزیز که از دلالت اهل ضلالت راه
هدایت و طریق تحقیق برو مسدود است و ازین راه خود را در سلک
ملوک حازم منخرط میداند با من از روی درستی مثال آئینهٔ معاینهٔ حال
دهقانان این کشور است با تبر هیزم شکنی که بهنگام احتیاج در موسم
گرما بجهت تهیهٔ مایحتاج زمستان و سایر فصول در نگاهداشت و احترام
آن اهتمام تمام مبذول داشته بکار در آرند و بعد از فراغ دسته

تا ازان بر آورده و رشته بجای آن گذرانیده بمحافظت تمام از پیچ
در افتیدن نگاه دارند چون بلطف بیان بهره مند شوند از روی عزت فرود آورده
دستۀ بجای علاقه نصب نمایند و باحتیاط بسیار کار فرمایند اکنون چند بیت
که با این شیوه معمول و این طریقه مسلوک میدارد تا گردون گردان
چگونه خرامد و کار روزگار بکجا انجامد اما الی عز و ملک و اما الی
ذل و هلک منحصر عنا در میان خواسته گرد کار چیست مرفوع
انگار زیب فلان ستوده سیما بجهت بر زبان صدق بیان رفته
توقیع آن آراسته ظاهر نکوهیده باطن خویشتن را بتحصیل خوشنودی ما
خوشنود ساخته و قطعاً باستیصال سرمایۀ خرسندی رضامندی
خداوند و مولای ما بندگان حق جل و علی نظر نینداخته مرفوع بچه علت
امر والا باسقاط فلان از درجۀ علیای عدالت صدور یافته
توقیع بما رسید که در اقامت قواعد انصاف از شاهراه قویم استقامت
بیکسو انحراف میجوید و در تحقیق اصول قضا با طریقۀ افراط حمیت و
عصبیت که موجب وفور اخفا و ابهام حقائق امور است میپوید
مرفوع مرزبان صفا بیان معذرت خواهان بدرگاه آمده
برائت ذمۀ خود از سائر گناهان که بدان مؤاخذ و مطالبت
دعوی می نماید و هر انچه از نیک و بد بدو نسبت میدهند از منسوبان کار

و کارکنان خود میداند توقیع عذر او بوجوه عدیده غیر موجه و ناپسندیده
است وچگونه معذرت قاتل درباب مقتول بحوالت فعل خود با آلت
قتل مقبول ارباب عقول تواند بود انتهی وحاصل این توقیع وقیع
مطابق منطوق بعضی از احادیث طریقه اهل بیت علیهم السلام
چنانچه از امام ائمه انام امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که
درباب غلامیکه بموجب فرموده صاحب خود شخصی را بقتل آورده
بود فرموده ند که وَهَلْ عَبْدُ الرَّجُلِ اِلَّا کَسَیْفِهٖ یُقْتَلُ السَّیِّدُ
وَیُسْتَوْدَعُ الْعَبْدُ السِّجْنَ یعنی آیا نیست غلام مرد الا مانند شمشیر
او سید او را قصاص نموده غلام را محبوس سازند و در
روایتی بجای لفظ الا کسیفه الا کعصاه وارد است واز حضرت
امام ناطق بحق جعفر صادق علیه السلام نیز منقولست که سید را بجای عبد
قصاص نمایند ولیکن معمول فقها بنا بر ظاهر حکم کتاب حیث قال الله تعالی
اَلنَّفْسُ بِالنَّفْسِ خلاف نیست چه ظاهر است که مراد ازین نفس نفس قاتل
و مباشر است نه آمر و هم چنین اخبار متعدده از جمله روایات حضرت ابی جعفر ست
علیه السلام که عبد مامور را بقتل آرند و سید آمر را محبوس ابدی
نگاه دارند و از روی تاویل هر دو خبر سابق را برین معنی
حمل کرده اند که مراد ازین آمر آنست که عادت او

بر این معنی جاری باشد که عبد خود را با اغرا و الجا تمام بر قتل مردم مجبور
دارد درینصورت قتل او بنا بر وجوب دفع ضرر و فساد از بلاد و عباد
بر امام لازمست مرفوع موجب عزل فلان از تصرف در اعمال
دیوانی و اشتغال ملک مال سلطانیست توقیع درینوا ظاهر شد که
برو بازگشت ودیعتها گرانست ازین سبب سبک آمد بر ما انتزاع
اعمال ازو انتهی و توضیح این توقیع مبهم آنست که چون رد ودایع و امانات
بارباب آنها نزد او متعسر بل متعذر است لاجرم تولیه اعمال دیوان که
در معنی حکم ودیعت دارد ازو استرداد شد تا مگر ازین استعادت که بر ما
بغایت سبک و آسانست و برو بسیار دشوار و گران [illegible]
اعادت ودایع عادت نماید مرفوع فلان عامل با قید ارکان
جز بقایای سرکار چیزی از اشیای دنیای فانی باقی ندارد محصلان
دیوان کار تقاضا چون نفس برو تنگ گرفته اند توقیع
ارباب دیانات و ادیان بر خلاف کاوش ورزان کار
اصحاب کفایات سرکار دیوان در تحقیق حقیقت حال و در
وجود و عدم مال و منال تفحص شافی و کافی بجا آرند اگر مرفوع بسمت
وقوع داشته باشد از مطالبه درگذشته بحال خودش گذارند
و از خالص اموال خالصه ما موافق همان مبلغ که ازو بوصول

بوصول رسیده بتضیع صله بد و واصل سازند مرفوع فلان لشکری
که از غایت دلاوری در کارزار رهای مخوف خویش را بر قلب صفوف
دشمن زده آثار تجلد ظهور آورده و لوازم نجدت بکار برده در منوال الجهاد
معهود در معرکه حرب از اسب غلطان بهلاک رفته بقتل آمد توقیع
بخت مبلغ پنجاه هزار درهم نقد برسم اقامت ماتم باتیامش
اورسانند و مرسوم مستمر او را بر ایشان مقرر دارند اگر ازو اولاد و احفاد
مانده باشند والا بخویشان و پیوستگان او واصل سازند
مرفوع موجب امر بنهی و نفی فلان منهی از شغل انها و اخبار
و قرب دربار چیست توقیع باعث آنست که سماع ما را بحرف
سعایت آمیز در تعب استماع انداخت و نیتهای ما را بر مردم فاسد
ساخت انتهی و تقریر این توقیع آنست که سرتاسر اخبار آن تهی مغز
برگفتار که بسبب فرط دروغ سگالی از فروغ احتمال وقوع خالی افتاد
و از غایت سبکسری او بی اصلی و سرشری روداده بر سامعه
گرانی نمود چنانکه از تواتر استماع خرافات بی اصل ترهات باطل
در حق دور و نزدیک و بد و نیک کار بدانجا کشیده بود که خدا نخواسته
نیت خیر بنیاد ما را در باره بلاد و عباد از صلاح بفساد باز آرد
مرفوع بچه استحقاق فرموده اند که فلان ستوده منش

از سوده روش ز خواص معتقدان درست اخلاص ماست توقیع
سر این گفته است که پیوسته ما را بر عیوب نهفتهٔ ما در پردهٔ اطلاع میدهد
و در ازالهٔ آثار آن زیاده بر توان و امکان لا محاله میکوشد تا غائلهٔ
تبعات و لوازم آن در و آرین بما نرسد آنرا از دشمن و دوست و نزدیک
و دور حسب المقدور تمیو شد مرفوع چه چیز میان فلان نیکو شمائل
و نازش و ادلال و حائل آمده که بسبب آن اختلال بعد در بنا سی
قریش راه یافته توقیع فرط ادلال موجب املال آمده انتهی و
توضیح ابهام این توقیع وقیع آنست که نازش زیاده بباده امید
که سرمایهٔ ناز او بود باعث افراط کاهش در مراتب خواهش ما و کرده
چنانچه در امثال سایره رفته است کثرة الادلال داعیة الاملال
ارزی نمک بسیار شوری بار آرد و نزدیکی مفرط دوری ثمره بخشد
مرفوع بچه استناد فلان سالار را با وجود ظهور کمال مرتب
اطاعت و انقیاد معهود در عداد اهل عصیان و عناد معدود
داشته اند توقیع چه آن سست رای که از فرط سخت رویی
با کمال ضعف و ناتوانی و نهایت تن آسانی و توانائی دعوی
جلادت جبلی و نجدت طبعی میکند از انصرام کارها که از عهدهٔ اهتمام
او شود تن باعتراف عجز در نداده خود را از قبول امر مطاع بهانه

عدم لیاقت انکار و نزول آن از مراتب منزلت و مقدار او در
لباس اظهار تجلد و اقتدار امتناع مینماید مرفوع فرمان نافذ
خسروی دربارهٔ فلان سالار باید در باب انفاذ و اصدار یافته
بود و او ببهانهٔ تثاقل احمال و تکاثل انتقال از قیام بنهوض تقاعد مینماید
و ازین راه راهی شدن و آمدن بر و سخت دشوار می آید توقیع
اگر آن سبکسر بعذر کثرت حواشی و گرانی اسباب غواشی
و مؤنات تکاسل و توانی مینماید و حرکت بهمگی علائق بر و عظیم
ثقیل می آید ما بعضی از و اکتفا می نمایم و بار سنگین از
دوش او برداشته بسر تنها از و قناعت میفرمائیم
مرفوع عامل اعمال فوشنج در توفیر خوارزم بجد و
اجتهاد و تکثیر مواد عمارت و زراعت آن بلاد و بذل
مساعی جمیله مبلغی رسانید که محصول ارتفاعی
را از قرار مقدار معمول سائر فصول مضاعف
گردانیده توقیع دم نقد مبلغ پانصد
هزار درهم بصیغهٔ صلهٔ این خدمت ستوده بآن
کار آزموده واصل سازند و برسم تضعیف
برمرسوم مقرر او بیفزایند و بیشه همگی قریتی

و قرار ع که از جهات سو بدان ناحیه پیوسته داخل اعمال سابقه او نمایند
تا مگر لواحق مذکوره را در معموری معموره مذکوره ملحق گردانیده به تقویت
تحصیل او رعایای همگی اعمال قوی حال و سائر عمّال فارغ البال باشند
مرفوع بسبب که امین جنایت جانی یا خیانت مالی مر و الا با استیصال
فلان والی و استیفاء اموال او بر وجه مستوفی در کمال
تنگاوی و استقصا صید و ربا فیه **توقیع** بموجب عقل و شرع
بر سلاطین قوی الاقتدار بحکم وجوب اضاعت منکر و اشاعت معروف
واجبست که همگی همت بر مقتضای صلاح عام و نظام تام
مصروف داشته اموال خاصه خود و عامه مردم را از فساد
عالم بسوی صلاح آن صرف نمایند انتهی یعنی در صورتیکه بقای
اموال در دست اصحاب نفوس شریره موجب فنا و آرام النفس
و خلل نا نظام آفاق گردد بر ارباب نفوس خیر از بابت وجوب
دفع ضرر متیقن یا مظنون ضرورست که آن بادی شرر را از
تصرف در انچه از مبادی آنست باز دارند و شر مایه فساد او را
در مصارف صلاح عامه خاصه حفظ حوزه ادیان و پاس ناموس
نفوس و ابدان صرف نموده همگی را بسلک تمام صلاح نظام جملگی
باز آرند **مرفوع** از چه راه حکم جزم بعداوت فلان که همگی ارباب

ازباب اخلاص درگاه در باب دولتخواهی و براستی گواهی میدهند
بصدور پیوسته توقیع دشمنی خدا از مخایل گفتار و کردار او آشکارا
وچون عداوت صانع مستلزم عداوت مصنوعات اوست
درینصورت لازمست که مخلوقات آنحضرت را نیز دشمن باشند و دشمنی
خلق خدا بطریق اولی دشمنی پادشاه را که حافظ و حارس ایشانست
ملازم دارد مرفوع فلان که درون خراب بیرون آباد که از درگاه ما
برای تحقیق حقیقت تظلم دادخواهان بنواحی بلاد رفته بود بر موجب
شهادت ثقات بتحقیق پیوسته که بعلت قلت دیانت و کثرت اخذ رشوت
اغماض عین از زلات ظلمه نموده و بسبب اخفای ستمهای گوناگون آنگروه
بیدادگر هر تازگی بر مظلومان روا داشته توقیع آنست که این
بیدیانت در دار دنیا از طرف ما کشتنی سخت سزاوارست و در آخرت
من جانب الله بغایت مستحق عقوبت بیشمار و خلود نار مرفوع
بچه موجب فرموده اند که نسبت ملکزاده نرسی با نسبت دو ابای
حضرت رسالت بدن انسان توقیع جهت بیرون رفتن او از
متن جاده رضای ما و جدائی گزیدن از پی هواهای او انتهی تقریر این
توقیع آنست که چون بموافقت و موالات هوای طبع خود که مخالفت
حکم خرد را لازم دارد از راه متابعت مقتضای رضای ما دوری گزیده

و بمشورت عقل صلاح اندیش مصلحت خود در فرو گذاشت پیروی رست
و رای دانش آرای ما دیده پیداست که گزند نسبت اینگونه فرزند از تناول ادویه
مضره و شموم مهلکه در پیش بل از وجه بیشتر بیش ست و پیوستن با مثال
او از خویش و پیوند در مرتبه قطع پیوند خویش هم **مرفوع** از چه راه تشخیص
فرموده اند که فلان شخص مع سموم بجداجوئی بوده بسمت توحید متسم
نخواهد بود **توقیع** ازین رو که هر انچه بسمع او میرسد بدان ایمان می آرد
انتهی و تبیین این ابهام انکه اینگونه مردی نادان که بر رفع شبهات اهل نزاع
و جدال توانا نباشد و هر انچه از دروغ و درست و جائز و ناروا مسموع
او گردد بدون رد و قبول و تردد و توقف آنرا در عداد بودنی
معدود دارد و بی تحقیق و تمیز نیک و بد آن بدان گرو گردد و هر آئینه
از معاشرت معاشر محال گو ضلال جو گشته از سعادت اقرار توحید
بشقاوت انکار آن گراید بلکه زود باشد که از طریق اعتقاد بمبدا ایجاد وجود
و ایجاد و منتهای مصیر و معاد خود عود نموده خویشتن را از سعادت
دارین بی بهره نماید **مرفوع** دولت خواهان در باره از موجب
صدور امر والا در باره دور نمودن فلان از حضور بارگاه
بل نزدیکی درگاه درخواه مینمایند **توقیع** بسبب آنکه از روی جهالت
از راه رای درست بجانب خدعه و فریب مائل شده انتهی یعنی از

الیست که آن زیانکاره زنهار خواره پیوسته در مقام استشاره از
متن صراط مستقیم رای صایب کناره گرفته و همواره از منهج استوار
رویه صادق یکسو رفته و پیروی راه راست درست رفتاران یعنی
مستشاران مؤتمن را از دست داده در راه بی خیره داران اهل اعوجاج
مدار بر سلوک سبیل قاطعان طرق نهاده مرفوع بجه وجه امر عالی الحبذان
ابواب منزل فلان والی صادر شد توقیع بسبب حبس نمودن او رسول
بار ادر درگاه خود انتهی یعنی چون آن المخلوع السعادت فرستاده درگاه
خسرو را چندین گاه در دروازه بارخانه خود موقوف و محبوس
داشته بود بلکه از امید بار وصول راه دخول محروم و مایوس گذاشته
در مصوبت از روی مکافات بمثل پاداش جسارت آن بی بصیرت سفیه
بدینمایه تنبیه ضرورت مرفوع بزبان حقیقت بیان رفته که فلان
بسیار گوی و ژاژخای باشد تا غیرت زبان کرا لازمه کثرت گفتار است ور از ورطه های
بی پایان افکند توقیع بسبب گردانیدن او زبان در ابا هوای حیی ذ انتهی تقریر
این توقیع آنست که آن محروم گرافشان بهیمه بناهت همانا محروم است و بفرط سفاهت و
بلاهت موسوم پیوسته گشتی همت کشتی بسمت جاذبه طبع متجدّدنست و تصرف
تقلب قلبش با گردش اقتضای نفس وهم اهش متقلب و بید است که باز گشت
صاحب اینحالات سوای اقتحام مخاوف و ارتطام مهالک نباشد

وازجملهٔ بالغه حضرت امیرالمومنین ست علیه السلام لسان العاقل من
وراء قلبه وقلب الجاهل من وراء لسانه یعنی زبان دانا برانسوی دل
او واقعست ودل نادان برانسوی زبان او ومراد آنست که زبان
عاقل تا سخن بردل عرض نکند ورخصت تکلم نیابد بحرکت جرأت ننماید
ودل نادان برخلاف آنست یعنی بهمینصورت خرد بهرچه از نیک وبد گفتنی را
نشاید برزبان خداوندان آید تا صلاح وقت ازمیان رود وکار
بزبان برآید درینباب ازآثار ارباب صدق اخبار وعصمت کردار
وگفتار واقعست بدینمضمون که هربامداد زبان لسایر جوارح واعضا
خطاب مینماید که کیف حالکم بخیر انتم ام لا یعنی چونید وچگونه اید احوال
شما موجب خیریت یا نه همگی بیکزبان گویند که حال ما قرین خیریت وعافیت
است اگر تو بگذاری وموافق این مضمون خبر باثوره که لسانک کلب عقور
ان اطلقته قتلک یعنی زبان تو سگیست درنده اگر او را رها کنی ترا
بکشد وهمانا حکیم خاقانی شروانی همین معنی را عقد نموده رباعی

تیغیست زبان کشیده درکار — زین تیغ کشیده سر نگهدار
خاصه که زبان سگ گزنده است — در حبس دهان ازان فکنده است

هر فوع سبب انکار شهریار همین معروف را که عامهٔ معتقدان معتقد
آنند چیست که هرگاه قسمت ازلی باعث فیروزی بروزی مقرر باشد

باشد هر آینه بادشاه با نژاد و ماده عطا و عطایا یعنی زیاده بر بسیار
بر عایا و برایا نخواهد بود **توقیع** باعث این انکار آنست که مبادا در روز
داد و دهش بمقتضای منش انسان اجرا ماده احسان یا ده
در حق همگنان بسبب گمان عدم شکرگزاری ایشان بر خاطر ما گرانی
کند **مرفوع** بچه موجب فلان مرد مقبل را قبل از آن که بشغل تحصیل
غنا نماید با عنایت شهریار ابواب غنا بر روی روزگار گشاید
در پله میزان اغنیا سنجیده اند **توقیع** بواسطه آنکه در ما بدیده بادشاهی
میدید پیش از آنکه بادشاه شویم نهی و تقریر این توقیع آنست که
آن سنجیده مرد آزاده هم بروزگار رقبا دیده ما با وجود چندین
شاهزادگان از روی کمال کارآگهی در ما بنظر استحقاق رتبه بادشاهی
میدید از ین رو ما نیز او را بمزد صائب رای صاحب نظر را که بدینا یه گرانی
قدر و مقدار بل لاتر از آن ارزانیست در مرتبه اعتبار اغنیا معتبر میداریم
مرفوع مشار الحاق اسم فلان از جمله اعیان و نامداران شهر و دیار
در عداد اعدای شهریار چیست **توقیع** انشقی بد بر پیوسته از ما لعی
عمر ابد پیوند ما و مدت دولت جاوید بنیا پایان جسته آن آل ساسان
از همگی آنخبر شناسان استغفار مینماید **مرفوع** مژده ذکر خیر گذشتگان
از آبا و والا شان خسرو و غیرشان بطریق تکرار و استمرار چیست

توقیع معصوم ما ازین امر خیر انتما آنست که تا بقای عمر روزگار در میان
باقیماندگان بل یکی آیندگان از اولاد و احفاد ما و سائر اعقاب بندگان
خدای جل و علی درینباب بما اقتدا نمایند یعنی ثمرهٔ اقتدای ایشان با ما
خود در ذکر خیر گذشتگان آنست که نفوس ناطقهٔ انسانی را بعد ازین
نشأه در عالم برزخ خواه در صورت تعلق با بدان مثالی خواه بدون تعلق
بدان روح و راحت عظیم و لذت و سرور بسیار از ذکر خیر و حسن ثنای ابنای
ایشان دربارهٔ ایشان دست میدهد چنانچه اصحاب نفوس قدسی خواص
اکمل افراد نوع انسانی چون اعاظم انبیا صلوات الله تعالی علیهم و اکابر اولیا
بعد از خلع خلعت ابدان و وصول بعالم قدس حصول انس تام بدان
میباشد چنانچه حضرت خلیل الرحمن صلوات الله علیه در خلال وصول دعا
خود استدعا همین نموده چنانچه فرقان حکیم بدان ناطق است آنجا که از زبان
آنحضرت میفرماید واجعل لی لسان صدق فی الآخرین
تفسیر این سخن صحبت که بگردان برای من زبان آخر زمانیان را بعد از
من بگفتار راست در حق من بحسن صیت و ذکر خیر و جمیل ثنا و آوازهٔ
نیکو در دنیا که اثر آن تا روز رستخیز باقیماند و لهذا هیچ امتی از امم نیستند که
آنحضرت را دوست ندارند و بر و ثنا نخوانند و به نیکوئی یاد ننمایند و همچنین یکی از ائمه
اهل بیت عظام علیهم السلام مبلغی معین در حق یکی از اهل تدین وصیت فرموده

فرموده بود که هر سال بموسم حج در همگی مواقف آواز بلند محاسن پسندیده

و سیر حمیده آنحضرت را برشمارد و در حق آنحضرت دعا و ترحم کند و بگوید

كَانَ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ كَذَا وَكَذَا وَقَالَ كَيْتَ وَكَيْتَ وَ

لَهُ مِنَ الْخِصَالِ هٰذِهِ وَتِلْكَ و همانا از جملهٔ نتایج و ثمرات این

ازدیاد رفع درجات محسنین و حط سیئات مذنبین است چنانچه در اخبار مخبر

صادق صلی الله تعالی علیه و آله و سلم وارد است که شهادت چهل مومن

به نیکوئی در حق تباهکاران موجب آمرزش ایشان میگردد مرفوع

موجب حکم جزم باشراف بر سقوط و وقوع فلان بمساقط و مواقع هلاک

و بوار و انتهار عاقبت کار او بخول نارحیه باشد توقیع اینحالت حقیقت

حال و مآل هالک با سمعت ست نهی و تفصیل این مجمل آنکه علت حکم قطعی است

از آن بد عاقبت بسبب علت متانت رای درونه و کثرت اطوار باطن

بر جبت طویت بدترین حالتیکه باعث خذلان دنیا و خزی دار

القرار بل علت ذلت و ضلالت هرد و دارست عنی تربا و سمعت مبتلا

و گرفتارست و در مذهب این نکوهیده صفت که افضح و اشنع

سرتاسر شرور و دمائم ست این اشتیاق خاص خاصه

قومی مسکنت ست اگرچه تربا و ریا و نیز ناکه اخسر امور

و اضر اشیا اند در صورت مشترک ولیکن در حقیقت

سرایه همه شهریان یکیست چه با وجود اینکه آن بالغ اصل فیضان جهان
وجود است و این قاطع نسل عین اعیان وجود دریا در ظاهر عنصر جلی کاست
و در باطن شرک خفی عیاذاً بالله و لیاذاً الیه منه و منهما مرفوع
از سبب جرأت و جسارت مجالسیان حضور حضرت وی بخباثات
صوری و معنوی که عبارتست از غیبت و عیبجوئی فلان مع آل
میمنه و انتهی و تقریر این عرض آنست که بکدام مایه استظهار
در حضرت شهریار چندین از نزدیکان قباب قرب درگاه
درباب فلان از ارباب اعتبار و ربار ابواب نکوهش و
پژوهش عیوب کشوده اند و ازین غریب تر آنکه تمکین همکنان
در صدد این امر و راز کار فرموده اند توقیع بواسطه انحراف
او از استقامت و انحراف ما از حفظ آبروی او انتهی توضیح
این توقیع مبهم آنکه چون بظهور پیوسته که از خیانت آئین از سلوک
شاهراه یقین دیانت و دین انحراف جسته لاجرم بموجب این
جریمه عظیمه ما نیز ترجیح جانب انصراف نظر عنایت و انعطاف
عنان رعایت از جهت حمایت او تجویز نموده ایم از راه وجوب
مجازات بتل با داشتن خیانت او و ترک نگاه داشت آبرو و فروگذاشت
اعنه خوض همکنان در باب تعرض هتک حجاب عرض و ساحله

مساهله و مسامحه نموده‌ایم مرفوع آنکه سبب تقدیم فلان با کمینگی
او بر بزرجمهر با جلالتش سؤال مینماید بجهت آنکه شیوهٔ ستودهٔ ملک دوستی
اشراف و تقدیم ایشانست انتهی تحریر و تقریر این مرفوع برینوجه که
مقربان درگاه در باب اقدام شهریار بتقدیم فلان ناشایسته با وجود
عدم باعثی و حصول مانع از فرومایگی گوهر و کمپایگی نهاد و فقدان
اصالت و قلت حالت برمثل بزرجمهر حکیم عظیم المحل عدیم المثل بالکمال
جلالت و فضل که جای غایت توقف و تأسف است نهایت تحیر و تحسر
دارند و باینمعانی نظر بملاحظهٔ مقتضای شیمهٔ کریمهٔ خسروی که بر
داعیهٔ اکرام اهل بیت کرامت مجبولست اسباب تعجب همگنان در نهاده
زیاده گردد توقیع بسبب نکتهٔ تنبیه معجب سودمندترین دواهاست
انتهی تبیین و تتمیم این توقیع همانا بدین سیاق توان نمود که این باب
درباره تأدیب ارباب رعونت و اعجاب انفع سائر ابوابست و تعجب
اینگروه دانش پژوه در بنیاده بغایت عجیب نما و غریب سیماست
چه معنی که پسندیده ترین دوای دواء خودپسندیست اگر بفرض محال جای
تعجب خردمندان باشد هر آینه استعجاب از خودپسندی و اعجاب اهل
حکمت و ارباب آداب از خویشتن بینی صدچندان خواهد بود مرفوع
موجب منع و ابعاد فلان محتشم از قرب درگاه بعد از عزل خدمت ربات

خدم و سیاست حشم با وجود ابتنا و استثناد آن بر مبانی کمال و
و اعتماد جهت توقیع بسبب اظهار نمودن آنچه مذموم گشته از جهت
انهی و تقریر این معنی بر وجه جهت که چون تبازکی ناشایستگی او بسبب
بروز مواد بعضی از ذمائم اخلاق بکنونه از بغض و حقد و کینه برتبه
ثبوت پیوست هر آئینه تفویض خدمات نزدیک خسروان بد نیکو نه
تیره درونی خیره روان بعد از ظهور آن از راه کار ربغایت دور است
مرفوع درین ولا گروهی از رعایا بدرگاه والا آمده ابواب شکایت
از فلان دهقان گشوده اند که بفرموده قباد حفر نهری کرده بر اراضی
ایشان میگذرد نموده با آنکه استیفا حق ممر نهر مستوفی نموده اند بنا بر
ادعای حصول کثرت مضرت باراضی مذکوره بدان راضی نیستند
توقیع سلاطین عدالت دین و احسان آئین از مواد فوائد عام و
منافع کلی نظام بسبب مضرت خاص و آفت جزئی دست باز ندارند
چنانچه مقتضای حکمت کامله حضرت آفریدگار گیتی جل شانه نظر بعموم
منافع و مصالح عالم و عالمیان منفعتهای بی منتهای در نهاد آفتاب
بودیعت نهاده اگرچه فی الجمله ضرری تابع وجود فائض الجود آن
افتاده مرفوع بچه دلیل فرموده اند که هرگاه پادشاه داد و ر
دهش گستر از پاسداران و نگاهبانان خود جدا ماند هر آئینه بعون و صون

مضمون خدا اینکه در هیچ حال از وجدانی ناگزیر ند محفوظ و محروس گشته
از کید اعداد و ضمان امان آنحضرت مصون و معون باد توقیع
بدین دلیل قطعی که پادشاهان عادل بمنزلهٔ ارواح عالم و رعیت
در مرتبهٔ اجساد و هرگاه روح از جسد نزع نمایند شک در موت او نباشد
انتهی یعنی ما دام که حضرت آفریدگار جل شانه بحکم حکمت کامله انتظام سلسلهٔ
نظام عام جهان و جهانیان خواهد هر آئینه وجود جهانبانی را که وسیلهٔ
حفظ آن نظام و مایهٔ آرام گیتی باشد بطریق اولی محفوظ دارد فروغ
علت استحسان امر نافذ باخراج لسان از قفای فلان چیست توقیع
باعث آنست که از زبان آن مختل شوده انچه ما آنرا نگفته ایم از آن
سخنان که در آن ضرر عالم و فساد رعیت است انتهی و توضیح این
ابهام آنست که آن شر انگیز بسی سخنان دروغ بفروغ بر ما بسته که
از آن جز ابواب ایصال فساد کلی بصلاح نظام کل نگشاید و از
رسیدن آنها بمسامع فتنه انگیز بغیر و تمام ضرر
عام بخواص و عوام گیتی نرسد هر فروغ از چه راه
امر والا بکوتاه ساختن دست تصرف فلان والی از تصدی
اعمال ملکی و مالی سرکار عالی سمت اصدار یافته توقیع
بسبب ممتنع او از انفاذ امر آنکه فراز مرتبهٔ او ست او را

از نفاذ امر برانکه فرود بایست ممنوع داشتیم انتهی یعنی بنا بر وجوب
مکافات انواع جنایات بدکرداران مثال آن چون از امتثال مضمون
مثال زبردست خود سر باز زده لاجرم ما نیز بدین جریمه عظیمه امر باقد
اورا بر زیردستان خودش از جریان باز داشتیم تا مگر چون شدت
حدت ضعف و وهن پس از قدرت و مرارت عزل بعد از امارت
دریابد بموجب آن از فرمان واجب الاذعان زبردست خویشتن نتابد
مرفوع موجب مزید افراط سرزنش فلان دیرینه معتمد که اباعن
جد در راه آبا و اجداد خسروی بجانبازی زبان زد خواص و عوامست
چه باشد **توقیع** خلط او با اهل ابتلا بغضب و سخط ما و مبادله
درلامر بطش و قهر ما موجب انشده انتهی یعنی فرط معاشرت و آمیزش
او با مقهوران مغضوبان ما که بنفاق منسوب و بسبب عدم اتفاق
منکوب اند اگر خدا نخواسته از سوء مذهب حسن ارادت ته دلی کدورت
مشرب صفائی مودت باطنی نخاسته باشد لامحاله دلالت
ظاهری بر سهل انگاری و سست گیری غایله خشمگینی و غضبناکی ما دارد
مرفوع بچه وجه تجویز صدور امر مطاع بایقاع انواع شر و ایصال
اصنام نکال در بارهٔ فلان فرموده اند **توقیع** بسبب آنکه خیر جاری و
بر دائر ما از سایر اخیار و ابرار باز داشته **مرفوع** از چه فرموده اند

اند که غلامان مخصوص اند رج حق جل و علا بتحقیق بوس است **توقیع**
آن قساوت کیش همانا باختیار خویش آن اند اسنگدلی و قساوت نسبت
بسا بها او ببر انقت و رقت ایثار نموده و اینگونه ناشعار و تندی
بیتابانه بتمسک شبهه از امید بخشایش عام آنحضرت بی بهره باشد
مرفوع آنچه راه فرموده اند که سبیل متظلمان امور عامه و واوین خاص
متصدیان دیوان مظالم است که یگان یگان در مجالس احکام خود
از همکنان جدا نشینند و در نواحی نشیمن خویشتن راه هجوم مردم
خصوصا ظالمان مظلوم نما ندهند **توقیع** حقیقت این امر بحقیقے
آنست که از ازدحام و ابتشان بهمقام موجب قطع طریق و تحقیق
اصول امور و مانع تعمق غور افعال و کنه اعمال و باعث غل و
غش قلوب واقع است **مرفوع** بچه دلیل در معرض بیان
حقائق بزبان حقائق بیان آورده اند که سبیل خردمند آنست که بهیچ جهت
دام فریب غرور در راه اقران و اشباه خود نگذارد **توقیع**
بسبب آنکه بر موجب مکافات مثل بخشت خود در آن دام بیفتد
مرفوع در نیاب از او امر خسروی سوال مینمایند که شایان آنست که
بهنگام تفریق صلات بر مردم بر فغان تفریق کلام ننمایند انتهی
و تبیین این ابهام آنکه هنگام ابواب عطا یابی این گاه

که پوشیده بر روی همگی عالی و دانی پایدار است برای ایصال مرسومات
مستمره و مشاهرات نجات دهنده الحاجات حشم و اجناد بارگی گشاده باید بلکه
بهره فلان جز مواجب و مبلغ فراجیری دیگر نباشد توقیع بواسطه آنکه
او کلام را در مقام کردار جای داده انتهی یعنی چون از دان ما شایسته مرد
در ایوان کار و میدان گیر و دار امری جز گفتگوی لاف و گزاف
رو نمیدهد و سوای قول بیجا در مقام فعل امری از وی بعمل نمی آید
باید که بسخنان رضا آمود دلجا آمیز خرسند و خوشنود کرده
مرفوع بحسب فرموده اند که فلان قدیم الخدمت سزاوار
نهایت مراتب اسارت و بدبخت انتهی یعنی فلان بنده
دیرین که چهره برید و داغ بندگی بر جبین و کمر پرستاری بر میان دارد
با وجود عدم ظهور عصیان چگونه سزاوار انواع آزار و بیزاری
بر و حکم فرموده اند توقیع بجهت آنکه روح و جسمش پرورده نعمت
و برآورده تربیت ماست و با وجود این مرتبه چسان از اندیشه اساءت
ما غفلت میورزد انتهی یعنی آنچه سرانجام داده ناسپاسی کفران که در معنی
اشد انواع کفر آنست در مقام برادرت دمت همت از حقوق احسان
ولی النعمت حقیقی حق اسارت بجا می آرد و با آنکه ارواح و اجساد آبا
و اجداد وی نیز بتقویت نعمت عدا و احسان و لنگه آل سامان تربیت

ترتیب یافته اند و بی اندیشی بیکچوایان اندولت غفلت نورزد مرقوع
از موجب این فرموده که بر ملوک نگاهداری و پاسبانی اسرار و نفس
خود از اصحاب سر و حرص و حبث سوال نموده مشوده نهی تقریر
بیان این معرض بر موجب که حقیقت پیروبان درگاه درخواه کشف غطا
خفا از سر این فرموده شهریار زوبار بند که بر عامه ملوک خاصه پادشاهان جام
لازمست که نقود اسرار مکنونه خویشتن را مانند نفوس نفیسه جدا از خداوندان
طبایع خسیسه یعنی ارباب حرص و طمع اصحاب آز و شره باحتیاط تمام نگاه دارند
توقیع سر اینمعنی آنست که جواهر اسرار عظیمه ملوک که سران عنایت حفظ ابدان
و نفوس و اعراض و ناموس همگی اهل آن فاقست از رازهای نهانی سایر
اصحاب النفس کریمه با خفا و اسرار اولی و انسب است تا بسبب خسات
طبایع آن ادانی بزخارف دنیه دنیای فانی فروخته نگردد مرقوع بجهة دلیل
فرموده اند که واجبست میانه عاجز و کافی در مرتبه موجبات تساوی نگافو
بعمل نیارند نهی و تقریر این اجمال آنکه سبیل والیان و ولایات آنست
که بمقتضای کاردانی و معامله فهمی عمل نموده نخست بمراتب
هریک از کارکنان و عاملان بنظر درست در نگرند و میان
همگی متکفلان اشغال از کافی و عاجز و کارگزار و بیکار بمقدار
تفاوت اقدار ترجیح و تفضیل نهاده قطعاً بتسویه بکار نبرند

توقیع از این راه که نقصان بحکم این توهمات بفضل بخود بر رونق
قدرسی و منفعت از می می نهند و کاملان از آن ... بلند خود و از کی
گرده عمل بکار نامزد شتیه نهند و بضرورت رشتار ... در دهر دو مخلوق
بسی خلل ... پیشرفت امور افتاده آبروی کارها بریزد و دو ...
از کار خانه زور کار خبیسه دهر توقیع از موجب این امر سوال
می رود که فرموده اند که از لوازم حزم ملک آنست که چون
کارها بشایستگان اهمال فرمایند باید تا دیگری که مستوجب ستایش
آنکار باشد در خاطر داشته باشند انتهی یعنی بچه وجه از روی
حزم فرموده اند که بر سلاطین و ذی ... از راه حزم واجب عقلیست که
هرگاه تولیت عملی ملکی یا مالی بکاردانی تفویض فرمایند برای
استظهار پیشرفت آن کار دیگری را از اهل کفایت و درایت که
باصابت و اصالت رای و رویت اشتهار داشته باشد چنانچه
از روی استحقاق و استعداد متحمل آن شغل تواند شد ببینید و نظر با او نگر
داشته باشد توقیع چه اگر حادثه روی نماید و کسی نظیر او نباشد
لامحاله کار فرما در استمالت محتاج گردد و برفع وضیعی یا تشریف خسیسی
در آنصورت بدان ماند که باختیار عقابی از دست دهد و از سر اضطرار
زاغی بجای آن نگهدارد انتهی و تفصیل این مجمل آنست که بر

که بتقدیر بمقتضای قدر مقدور و قضای ممضی ورا امری ناگزیر
رو نماید و نظیر او عملداری کافی متحمل آن شغل خطیر را که تاخیر برنتابد
نیابد ناچار بجای آن کارگزار شایسته بچیند با پسندیده نیازمند گردد
آن سبب سلوک ناهنجار او که از نقص و زلل خالی نباشد انواع وهن
و خلل در بنای عمل راه یابد مرفوع از کدامین حرکت ناشایسته
فلان سالار خدمتکاران و معتمدان بر نیه استنباط نادولتخواهی
شهریار و خواهش در کار دولت دیگری از اولیای عهد دولت خسروی
فرموده اند توقیع از اینکه درباب انعقاد امر بیعت ولیعهد دولت
و استحکام عقد کمال مراتب استعجال است انتهی یعنی است عهد
از فرط سخت وی همواره درباره متانت حبل پیمان ولیعهد دولت
و استحکام عقد عقده بیعت او ساعی و داعی بوده استعمال این ابرام را
در نظر عاقبت بین ما بر سبیل وجوب استعجال تزیین میداد و این معنی اگرچه
بحسب صورت بر نیک اندیشی دولت ما و خیرخواهی این دولت خانه بر دلالت
دارد دیگو چه از بد سگالی خالی نیست مرفوع سبب صدور این فرموده
چه بود که ظهور مراتب صفای عقیدت اولیای دولت در مرتبه باید که
باظهار آن نیازمند نگردد توقیع ثمره این شجره ثابت الاصل ثابت
الفرع است که هر گاه در مقام اثبات آن بر خلاف عادت معهود از

تعیین بینه و یمین غنی بلکه از دعوی نیز مستغنی باشند بنابرین صورت
بضرورت در هنگام اخذ عطایا از وساطت تعریف معرفان
وسیلهٔ شفاعت شفیعان بی نیاز خواهند بود مرقوع در معرض بیان
حقایق بنیان فرموده اند که دعا در حق ملوک عادل اگرچه بظاهر خاص ایشان
در حقیقت شامل عموم رعایا و برایا نیز هست توقیع ازین رو که ملوک مانند
ارواح اند و رعیت مانند اعضا انتهی و تبیین و تتمیم این توقیع مبهم آنست که
چون زمرهٔ ملوک داد گر دهش گستر اجساد عالم را بمنزلهٔ ارواح اند
و همگی رعایا در مرتبهٔ اجزا و اعضا آن اجساد مقرر است که قیام
اجساد بقیام و قوام ارواح منوطست لاجرم دعای کل
بعینه دعای جزو خواهد بود مرقوع بدستاویز کدام رتبهٔ زیاده سری
امر والا دربارهٔ فلان از اعیان دولت صدور یافته که پایهٔ قدر
و مقدار او از انچه هست فروتر آرند و دست قدرت و راحت المقدور
کوتاه دارند توقیع از ارادهٔ عروج زیادهٔ او بر مدارج علیا و وصول
مراتب والا که حصول آن و آیهٔ بالادست نه درخور پایهٔ پست
اوست و ازین بالاتر آنکه این پایه ترقی توسل اظهار تنزل درجات
قدر و مقدار دولت و ادعای تقلیل مراتب قدر اولیاران در نظر
پیش پا نگردارد مرقوع عور رسان حقایق اسرار از روی استبصار استفسار

استفسار دلیل انمعنی مینمایند که خسرو فرموده که قوام ملک و دولت
بمحض وفور اموال و کثرت جنود نیست توقیع بدین دلیل که با وجود
اموال و جنود بدین دانش محتاج اند چه این هردو مشدد و مؤید ملک
اند انتهی و تقریر این توقیع آنست که بادشاه با وجود حصول اعداد
و اموال هیچ جا از استحصال این دانش بر وجه کمال مستغنی نیست
چه این دو امر جلیل القدر موسس و ممهد اساس ملک حافظ و مصلح امر
دولت انداز عروض مفاسد و موجب اعادهٔ آن از بنیاد تزلزل و
اعوجاج بصلاح ثبات و استقامت مرفوع بنا بر مقتضای
اطاعت امر مطاع شهریار در باب اصدار فرمان متضمن تنبیه و تذکیر
جمهور وزرا که ابواب سوء آداب بحسب ظاهر مفتوح دارد سوال میرود که
فرمان عالیشان بچه مضمون صدور یابد توقیع فرمان نافذ بمضمون
انفاذ یابد که جمهور وزرا را بهر وجه سود حال و بهبود عهد استقبال در
دانستن و کاربستن این معنیست که وزرا بمنزلهٔ لباسهای ملوک اند که
از خصوصیات انها به نیک و بد خصائص ایشان قیاس میتوان نمود انتهی
و تبیین این ابهام آنست که پیراستگی ظاهر وزیر نمودار آراستگی
باطن بادشاهست بزیور آداب ملکی و خصائل ملکی که از دلائل سعادات
فلکیست چنانچه حسن و قبح کردار و گفتار وزیر دستور

و استقامت و اعتساف شکوه روش او با نزدیک و دور و بر نمایان حسن سلوک و سوء سیاست ملوک بر موجب مقتضیه مرضیه خرد مند ان گفته اند که بر زیر دستان واجبست که چندانکه توانا باشد برای پاس ناموس دین و دولت و حفظ صورت و نعمت ملک و ملت حراست ظاهر و باطن خویشتن نماید تا بدین سبب دنیا و عقبی معاقب و معاتب نباشد مرفوع بجهه موجب نموده اند که لوازم شکرگزاری و سپاسداری ملوک بسبب دفع انواع آفت و رفع اقسام مکروه از موجبات مخافت از ایشان بر ذمت همگی رعایا و برایا بوجوب انسب و قربت از حصول مطلوب و اعطاء مرغوب ایشان **توقیع** مطلع نظر حقیقت نگر درین قضیه آنست که از نتائج عطا و جود و ثمرات وجود ملوک آنچه در ظاهر و باطن بعالمیان میرسد باعتبار قدر و مقدار متناهی و محدود است و آنچه از آثار افضال و احسان آشکار و نهان پادشاهان در ضمن بازداشت مکاره و مصائب و نگاهداشت آسیب حوادث و نوائب از ایشان بآنان وصول می‌یابد در حد ذاتی و نکوئی و امتی حدی و نهایتی در نفس الامر ندارد **مرفوع** موجب صد و رکدام عین خیانت پرتو نظر عنایت از فلان و از بر باز گرفته سزاوار اسقاط از پایه والای وزارت و بالاتر از آتش دانسته اند

توقیع آن سست رای پست رویت بسبب تقویت نداده
در ماده مشورت تدبیر بکمال ضعف و وهن در بنای پیشرفت کارهای
هر کار راه داده چندانکه از سلوک ناهنجار او مواد توفیر و تحصیل ارتفاعات
عقار و ضیاع و محصولات آن بلاد و بقاع انقطاع پذیرفته مرفوع
عامه در باب تعظیم و تقدیم فلان با وجود عدم باعث ترجیح و
تمیز از قدم نسب و کرم گوهر توقف دارند توقیع چون تشریف و
تمجید جدید سلطانی نازل منزله نسب قدیم انسانیت هوائیه
فلان و اشباه او با متیاز شرف دیرینه بی نیاز اند انتهی
و تتمیم این مقصد آنست که مراد از افراد این نوع عالی خواص و
مزایای نفسانیست که در حقیقت بمثابه فصل نوع انسانیست چه لطافت
اصل و شرافت نسب فی الحقیقت گوهر مرتبت نه جوهر ممیز و
گرامی داشتن ملوک غیور و خردمندان پرورش یافتگان پایه
سرفراز را بمقتضای فضائل نفسانی و خصائل ملکی و انسانیت بودن
فلان بن فلان و بر مرکز این محیط دائرست مثل سائر کن عصامیا و لاتکن
عظامیا یعنی خویشتن را بنفس عصامی خود که عبارتست از نفس متصف
بکمالات ملکی و انسانی عزیز و گرامی ساز و بوسیله توده استخوانهای
فرسوده یعنی آبای گذشته مناز و این عصام نام

حاجب نعمان ملک عرب است که فی نفسه کمال شرافت ذاتی و کرم خلقی داشته و گفتار اوست که نفس عصام سوّدت عصاما وعلّمته الکرّ والاقداما وهمانا اشارت بدین معنی حقیقی نمود حضرت امام بر حق و امیر مطلق علی بن ابیطالب علیه السلام آنجا که فرمود الشریف من شرّفه السلطان یعنی شریف آنست که سلطان او را بسبب شرافت نفسانی او مشرف گرداند و ازین عالم ست گفتار مامون عباسی و بقولی عبد الملک اموی نحن الزمان من رفعناه ارتفع ومن وضعناه اتضع یعنی ما زمانیم مراد ازانکه میگویند زمان چنین یا چنان کرد هر کرا ما بلند مرتبه گردانیم رفیع القدر گردد و آنرا که ما فرو گذاریم وضیع الشان و پست پایه شود مرقوع فلان با زرگان پیشه در منزل عیش پیروی شیوه نکوهیده اهل لهو و لعب پیش گرفته چندانکه این امور ناپسندیده را دانسته و دیده از همسایگان نهان میداشت توقیع اگر این اعمال را در جوار با سیطرق بجا نیاورد جای آن دارد که همگی مردم برین سبیل باشند یعنی اگر هر نابکاری از جمله جهله و زمره فجره در عدم اظهار و ابهار فسق و فجور با وجود انهمار تیره نفاق سوق شوق بر روی تیره آن تیره ایام سلوک نمودی هر آینه راه معاقبت ملوک و ابواب مواخذات ارباب احتساب همه باب مسدود بودی مرفوع

مرفوع فلان عامل با وجود عدم ابتلای آفت کری
خود را همانا از روی حیله گری بناشنوائی اشتهار
داده توقیع آن مسکین مرا درین ماده شقاوت
زیاده اعنی سبکی ثقل سامعه بر خویشتن پسندیدن
بشدت و تادیب و تنبیه او با وجود کمال نباهت
در بلیه اظهار بلاهت بجوئیر سفاهت نامسدود مرفوع
فلان قائد از طغیان ماده عصیان نزاند
بکشف قناع ترک طاعت قناعت نمینماید
بلکه بغمزه خارج آهنگ اراده بغی و خروج
از پرده بیرون میرساید توقیع فرمان
نافذ بانفاذ تا شرار آن نافرمان برکه سرچشمه
طغیان شور و شرست اصدار یافت تا باعث
سربراهی سایه بیراهه روان وادی تباهی گردد مرفوع
چون فلان نائب مهاذریون کاتب دیوان سرکار
بسبیل تکرار از روی طلب راه بار در درگاه شهریار
یافته ازین رو مهاذریون گرفته خاطر و پراکنده درون
می ماند توقیع همانا مهاذریون را نامید اندکه مردان

براتی کارها در کارند نه کارها برای مردان و نظام برخی از مهام
حضور موجب وفور خواندن اوست نه امری دیگر از امور دیوان
مرفوع بهرام خویشاوند خسرو آهنگ صید و سیر در نیولا از درگاه
والا بطواف اطراف و ارجاء دار الملک از جای خود براند انهی
یعنی باندازه شکار اندازی و بهانه تماشای متفرجات مطلق العنان شده
بحکم احتمال قرب وقوع بد اندیشی که لازمه نزدیکی نسبت خویشست
اهمال و اهمال او از راه رعایت حزم و احتیاط بغایت دور است و
عدم ارخاء عنان او بسبب اینمعنی در هر دو صورت ضرور توقیع
چون خوشی ما بصید و رکوتا اندیشی مانع تفرج و سیر ایشان نمیشاید
مادام که از بهرام آنچه آرزو نماید او را از موجبات مسرت و التذاذ خود
باز ندارند مرفوع بزعم عامه اولیاء دولت از اعطاء صد بدره بلقد
و هشتصد نفر از جنس اثور و بقر و یازده هزار راس گوسفند بصاحب
سرزمین ماژن تا مگر از بغی و فسا و بشاهراه اطاعت و انقیاد
گراید و بنابرین سر رقبه خودسری از ربقه فرمانبری نتابد و گرنه
عظیم و ضعف قوی در اساس ناموس سلطنت عظمی راه میبابد
توقیع هرانکه بدین مایه حقیر تسخیر آمر خطیر بندگی سرکشان
آن سرزمین به بشارت و بهنبادم از اراده بیشنهاد اراده سازد بهمان انجارش

مجاری حق را رایج آید و گفته‌اند از و بیش رایج نماید مرفوع جمهور عوام
عموم سماحت کف جواد و ملکا اکثر خواص و مزایا آن بیش از فی راحت سایر
رعایا و برایا است مشرف برا و آمال بر جا اسراف میدانند توقیع ها
معلوم این مساکین نیست که هر آنکه مستحق را از جود محروم گذارد
نه او مالک آمال است و نه آمال برای وی بهره از ثبات و بقا دارد
مرفوع والی ولایت ارمنیه درخواست موجب کثرت ستایش
ملک در بارهٔ ملوک باستان و باعث ترجیح خسروان عهد ماضی بر
سلاطین عصر باقی مینماید توقیع والی بداند که هر آنکه بحق ماضی وفا
ننموده در برگذاشت ظرف بزرگان گذشته فروگذشت نماید لامحاله
در نگاهداشت حرمت و حفاظ باقی و اداء حقوق نعمت ایشان برو توقع
نماند وا و را نیز جای چشمداشت رعایت جانب از سایر افاضت اجانب
بعد از خود نباشد مرفوع همگی اهل شهر و دیار مساحت شهریار را در بارهٔ
گروه جهود که بدبختی دین و دولت منسوبند و بذلت و نکبت عالم
بالا منکوب ناپسندیده می پندارند و درخواه قطع مواد امداد و التماس
طرد و ابعاد ایشان از بلاد ایران شهر میدارند توقیع نطاق عفو در گاه
که درین درگاه در عهدهٔ تعهد و بنا بر تفقد دولت خسروان بوده در
ظل حمایت و رعایت ما نیز اسوده مانده و همانا استحسان امثال این امر الهی

قبیح که در حقیقت قبیح آیا مینداز ان غافل اند که اینگونه صلاح محض فساد و
مالک و عین عیب و شین باز گشت مرفوع فلان سپهسالار از
سلوک شاهراه اطاعت شهریار بانحراف عصیان و اعتساف
طغیان مایل شده توقیع همانا ازان شقاوت نصیب که نصاب
نقص اطاعتش بکمال رسیده مواد سعادت آسمانی بانقطاع پیوسته
مرفوع شکوه گیران هنگام بازگشت بر خیل آزادی سپهبد که سر خیل
بندگان نیکو عقیدتست گذشته طغیان ماده عصیان بر یاده بد منسوب
داشته اند توقیع اگر اثری از صحت این خبر باشد هر آینه سپهبد بشامت
خاصیت نیت بد هم بدست یکی از زبر دستان خویشتن بسیف مسلول
بغی خود مقتول خواهد شد مرفوع برخی از اهل بصارت ناقد و بصیرت نافذ
اختصاص دادن فلان نا آزموده باطن را بدون امتیاز ظاهر بترقی
مراتب خواص مقربان درگاه دور از راه میدانند و حال آنکه در زمان
ماضی بعهد قباد از خورسندی و رضامندی بدنشستند بلکه نا امین و
هراسان بودند توقیع این ستوده سیرت آزموده سریرت در عهد
قباد حق بندگی خداوند خود در لباس رعایت صلاح دولت و پاس
ناموس ملک و ملت ادا میکرد و باظهار دوری معنوی و صوری
از ما بیدر ما تقرب می جست و ازین دست آزاده مردی نداده در خور و انواع

انواع استظهار و اعتضاد سزاوار کمال اعتبار و اعتماد باشد
مرفوع چهرکی از بندگان قدیم الخدمت بزعم خود استیفاء بهکی حق
خدمت دیرینه نکرده با وجود آنکه شهریار در ادای حقوق خدمات همه خدمه بر عادت
ملوک خاصه آباء عظام تقدیم داده **توقیع** چون مهرک بنای اعتماد
بر عماد خدمات سابق نهاده با وجود تقصیر خدمت در زمان لاحق
حق بندگی ناکرده نیز از ما میخواهد هر آئنه برای تنبیه و سائر مقصران سوم
او را بدیگر پرستاران که در هیچ حالی جای خود را در پرستاری خالی
نمی گذارند با مزد فرمودیم **مرفوع** نتیجه دلیل بر سبیل تکرار مینمایند که
وفای ملوک بعهود خویشتن نتیجه ظفرست بر دشمن **توقیع** چه غدر که
ضد وفاست موجب عدم وثوق اولیای دولت بموالات میشود و جد
وجهد اعدا در محاربه بسبب نومیدی از مصالحه دو چندان میکرد
و یک تن کوشنده با امیدوار بیشترست از جمعی کثیر ناس با وجود
یاس انتهی بنابرین مقدمات وفای پادشاهان باعث تضاعف
اعتماد دولتخواهان بر ولاء و وداد خواهد بود و علت اطمینان قلوب
همکنان بثبات اساس مصالحه و معاهده موجب قلت
کوشش دشمنان خواهد شد و این دو صورت بضرورت
غلبه ظن بر روز بهی شدن فیروزی نتیجه بخشد

مرفوع باعث تغیر رای شهریار از خوشنودی و رضا بکراهت و انقباض
درباره فلان عملدار چنانچه از مخایل کردار و گفتار بلکه آثار تکاسل میکرد و حیثیت
توقیع آن بیچاره در هنگام تفویض اعمال همواره بتقدیم معذرتهای
ناپسند اقدام مینماید مرفوع مکرر بزبان حقیقت بیان شهریار
میرود که سزاوار روا آنست که بر امثال و اشباه خود چون بغضب پادشاه
در اید بهیچ وجه شماتت روا ندارند توقیع موجب این امر منکر آنست که
بهنگام وقوع در مثل این بلیه شماتت دیگران درباره او بموقع خود نباشد
و بدین سبب معصیت و چندان نکرد مرفوع بچه موجب شهریار
انکار منکر آن تشریف تقدیم حشر ایشان در حق جمعیکه شرف ماضی و
مجد قدیم ندارند منکر و ناپسندیده میشمارند توقیع درین امر مطمح نظر
دوربین ما آنست که در مادهٔ استیناس پدران ایشان بتشریف زیاده ملاطفت
با آبا رما باز نکرده پیش از آنکه جلالت پیشینه و اصالت دیرینه داشته باشند
مرفوع همواره در مجاری کلام بر زبان خسرو جاری میشود که
ستم نومیدی بر امیدواران بتصدی اعمال و اشتغال خود روا
ندارند توقیع بواسطه آنکه ظلم از آن شغل باز نکرد و انتهی و در بعضی
از نسخ بجای لفظ عن درین توقیع که لئلا یرجع الظلم عن الشغل
لفظ علی واقعست و بنا بر نسخهٔ اولی ظاهر مراد آن باشد که جور یکه هم

بیم وصول آن باعمال خود از خیانت عمال ملک اذان عمال داشته اید
بسبب بیمروتی درباره ایشان مبادا از ان اعمال بشما راجع گردد یعنی
عواقب وخیمه آن بشما سرایت نماید و در صورت نسخه علی هما یعنی آن
باشد که ظلم مظنون است که خوف سرایت آن بشغل کور داشته اید مبادا
بهمان شغل باز گردد یعنی شامت جرمایه عمل شما بسبب احتمال صیانت
خط خسران بفروع اشغل شما و اکنیاره اصل اشغل را بر آن آید مرفوع
بجه دلیل فرموده اند که مشغلان اشغال ملک ما را چون مخزن اموال
خویشتن را از وجوه خیانات آگنده سازند گویا معده های خود را از سموم
انباشته باشند توقیع بجهت آنکه بقاء آن اعمال بقای حیات آنها
بمقدار بقای حاجت باشد بدانان انتهی تبیین این توقیع ابهام آمیز
آنست که کار فرمایان آن اعمال که خیانت در حق ایشان روا داشته
اند بر نفس و مال این خائنان چندان ابقا کنند که بدیشان محتاج
باشند و چون بی نیاز شوند هر دو را در معرض تلف آرند وجه مشابهت
این بدان آنست که چنانچه مدتی باید که زهر در معده بماند تا آنگاه که
اثر آن پدید آید همچنان معلوم تاثیر سم خیانت در مال و نفس خائن و بقاء
آن بمقدار مدت نیازمندی باشد بدو تا آنگاه که وقت استغنا از و
در آید در حال اثر خود ظاهر نماید مرفوع بجه رو فرموده اند که فلان

منهی که انهای اخبار و ابلاغ وقایع فلان ناحیت بدو مفوض بود
شگفت غایتی که درین زودی محتاج بدان شود که دیگری در بارگاه
تا نام او برده خبر او بعرض ما رساند توقیع ازین راه که طریق اخبار از ما
مسدود ساخته انتهی توضیح معنی این توقیع آنست که صاحب
یعنی منهی کور از روی پست رائی و کوته اندیشی از بیم یا امید بولات
و عمال عالایات و اعمال متعلقه بشغل چندان مسامحت و مساهلت
بکار برده و تا حدی تقدیم خدمت ابلاغ اخبار را بتاخیر انداخته که راه
پیشرفت کار را بر خویشتن تنگ ساخته چنانچه رفته رفته سر رشته
آمد و شد روزنامچه اخبار از ثمت انقطاع پذیرفته چندانکه کارش
بدان مقام کشید که بجای او منهی دیگر باید تا مگر خبر او بدرگاه والا ابلاغ
نماید مرفوع بکدام دلیل اکثر اوقات میفرمایند که ملوک را در هر باب
طرق و ابواب مختلفه میباشد و راه رعایا من جمیع الوجوه احدست
توقیع بواسطه آنکه راههای آرای ملوک در تدابیر پراگنده است
بر موجب افتراق اسباب صلاح و سداد در محبت و غایت رغبت غیر از
طاعت چیزی نیست انتهی توجیه این توقیع آنست که طرق امور سلطنت
از روی تعدد و تکثر وجوه تدبیر ملکی و مالی و تشعب و تفنن جهات سیاست
رعیت و سپاهی بهانا غیر متناهیست و سبیل همگی رعایا و برایا سوای سلوک

سلوک طریق اطاعت ملوک امری بکر نیست مرفوع بچه وجه فرمودند که از زبان فلان قلت یکیستگی او دانسته میشود انتهی ازچه رو در معرض بیان حالات مردم فرمودند که بمایه کوهر و کوتهی پایه نظر فلان از بسیاری سخن بصرفه و درازی زبان آویدست توقیع بوسطهٔ آنکه بزبان خود اظهار نموده آنچه ما در پرده بدان امر کرده بودیم بحجابی بار درباب حجاب وانتهی یعنی آنچه درباب و بحجابی بار گفته بودیم از منع در دربار بار بر کمی بصیرت و بصارت بزبان خود در سر انجمن اعلان و اظهار آن نموده مرفوع نظر بچه مصلحت فرمودند که اغماض عین درباب فلان شایستگی ندارد انتهی تفصیل این مجمل آنست که تغافل و تجاهل عارفانه در حق فلان بطالت کوش جهالت کیش سودی ندارد و چشم پوشی که نزد بصارت اهل بصیرت دور اندیش انفع ادویهٔ اصحاب فساد هست و انسب انتبا باشد او را اصلا بصلاح نمی آرد توقیع بوسطهٔ آنکه علم او بعلم ما بنفاق و جهالت انتهی توضیح این ابهام آنست که سبب حلم بعدم صلاح حال فاسد آنچه موجب مفاسد اطلاع اوست بر اطلاع ما بخبث جبلی و نفاق دلی و مرفوع از سبب مبارزت شهریار با دشمن بنفس خود سوال میرود توجیه این فوع آنست که چون دانایان درگاه افراط میل و انحراف خسرو از استقامت صراط حزم و احتیاط با عتساف بدرایه نهور و تجاسر را

[illegible]

... و السنه و مید لشکر دور اندیشی نظر و تجاوز ملک شهریار که بموجب [illegible]

این طور امور آنانچه شایسته خیر و منیات میان اندیشان چه دیده و دانسته

خلاف فهمیده و نگرسته عقل تیز فرموده شود توقیع جوش آوازه اظهار

دلاوری ما در سراسر آفاق اشتهار پذیرد و در ساحت تفحص دوست و دشمن

از فرط صلابت و صولت و کثرت سطوت و مهابت نقش قوا گیر از آنکه

جمعی از بداندیشان که خاطر ایشان از ما جمعیت داشت از اندیشه

پریشان گشته از ما حساب بیشمار خواهند گرفت و خاطر خیرخواهان که در

هر صورت خواهان خیر ما باشند بهمین معنی از کید ایشان اطمینان تمام

خواهد پذیرفت و قواعد دین و قوائم دولت بدو و جاه از سر نو استقامت

خواهند یافت مرفوع باعث امر با اخراج فلان از زمره خواص درگاه

اولیا ردد ولتخواه چیست توقیع یعنی آنکه نفایس جمع اسرار نهانی ما را

بخسایس اموال دنیا خائن بدشمنان دین و جانی ما فروخته مرفوع بعلت

عدم امنیت امر والای شهریار صادر شده که فلان محتشم را در انجمنهای

شهر و دیار کو بکو مو کشان بگردانند توقیع در همگی محافل عوام و

خواص اظهار امر دور از کار آمیزش و معاشرت با ما و خاصان ما نموده

تا مگر بسبب استحقار نزدیکی و استخفاف نزدیکان ما خللهای جانی و مالی

در بنای امور ملکی و مالی راه یابد مرفوع موجب فرمان خسرو فلان عملدار

[illegible]

عملداری را که از اهل درایت و کفایت بجه موجب تولیت همگی کارهای
سرکار باز داشته اند توقیع آن پست فطرت و خست فکرت از مکافات خسیسه
ارتکاب آن ننگ نفوس نفیسه بنا نیست که تنبه نموده و طمع تغیر موضع که
داخل بر مدخل دنیا و دنیست و بهیچ وجه توجه بدان از روی عقل و شرع روا نیست
جایز داشته مرفوع سبب ازالت احتیاج قدرت حالت علت قلت رونق از فلان
معتمد از نزدیکان بساط قرب شهریار بعد از کمال تنبه باعتبار قدر آجیت توقیع
آن تهی مغز از بی اسباب مکنت و وسعت دستگاه ثروت که از تنگی ظرف
طاقت تنگ تنگان بر نتابد بتوانائی خویشتن بر مباهات جسته و بدین و شر
ناهنجار راه بیراهه غوایت پیموده مرفوع باعث امر عالی باسقاط فلان
از رتبه خود بمرتبه که از غایت هبوط و انحطاط پایه از ان فرو تر نباشد چه باشد
توقیع بدین سبب با وجود عدم نجابت ذات و اصالت نژاد و فقدان
استحقاق و استعداد ترقی بپایه عالی از درجات مفاخر و معالی که مرتبه از ان والاتر
بنظر در نیاید بل بالاتر از ان متصور نگردد در نظر داشت مرفوع سالار پاسبانان
از موجب عزل مرد و نیابت چه بقصد استبصار استفسار مینماید توقیع تولیت
عمل موجب طغیان او شده و انتهایه منشد دلالت بر فساد ماده اصالت او میکند
انتهی توجیه این توقیع بوجه وجیه آنست که اصابت مرتبه نیابت که موجب نسیان
احوال گذشته و گذشته موهم عصیان او است چه اینحالت که خبر بر بدی گوهر

فرو مائی که نسبت بالات ندارد از روی یقین او را بر صدر و تمرد و طغیان
خواهد ساخت مرفوع بحجه فرمودند که در باطن صفوت مواطن ما از بحکیمی حرز فلان
کدورتی که بر تبه بغض و کینه کشیده است توقیع چه مشاهده ما شود آنچه در باب ما
از نفس بد اندیش در باطن خویش دارد آن را بهی تقریر این تحریر است که آنچه از نفاق و پیشه از بد خواهی ما
در مکامن باطن خویشتن مخفی ظاهر آن بگواهی شاهد عادل در درجه مشاهده و معاینه
ماست و پیداست که نهاد صافی منشان بالذات مقتضای بغض تیره درونان میکند
مرفوع از چه راه امر والا بپست ساختن قدر و مقدار فلان محتشم سمت اصدار
یافته توقیع آنچه در ای خمول و کمنامی خود از که قبل از شهرت و شادکامی داشت
هما نادیده و دانسته فراموش کرده شیوه فرم ناسپاس خویشتن ناشناس پیش آورده
مرفوع بسبب عزل فلان والی از عمل چیست توقیع موجب آن اینست که محال
ولایت آن ناشائسته که قبل از تولیت آبادی با بستهٔ ندشهت چون بتفویض آن شغل بقصد اصلاح
فاسد و ترویج کاسد بدان مفسده بود او موجب فرمودهٔ علم و صعوبت عقوبت عصیان
مار بعصیان خود آسان کرده بلکه بجای استعمال مصالح اعمال مفاسد بکار برده و در
بدل اصلاح افساد بعمل آورد لاجرم بجرم این بایهٔ شرارت مرارت عزل که در بارهٔ عمال
هزار بار از آفت شراره در حرقت بیشتر است در کار او کردیم تا مگر موجب عبرت
سائر مفسدان شده از فساد بصلاح بسر آید و باز آیند و از تباه کاری تباشتکی گرایند
مرفوع بحجه فلان از عیان ملک حسب الامر ملک سزاوار تلقیب بلقب بارگه کننده سخنی

یعنی وهم پالان کوئی شده توقیع همگی عزیمتهای این مرد از باطن او
بیرون می تراود بدون فکرت و رویت انتهی یعنی چون جمیع
عزائم او بی مشورت و قصد رخصت رای روی مید از این
راه سرتاپا سر مقالات او از مقوله محالات و قبیله اوهام و
اغلاط باشد فلا محاله یاوه گوئی و هرزه درائی جز بدنیکو نه
حالتی حوالت نزود مرفوع از چه راه فرمودند که بهنگام
اشتغال ما در کارهای سرکار فتور و تقصیر روا نباید
داشت انتهی یعنی هرگاه بار شغلی از اشغال ملک و مال
مثل رفع شر اعدا و جبر کسر اولیا اشتغال رو دهد بسبب
غفلت ما که از باب تغافل و تجاهل عارفست قصور و فتور
در بنا ر اعمال و امور راه نباید داد توقیع
بواسطه آن که در وقت بازپرداختن کارپردازان را بتقصیر
سرزنش ننمائیم انتهی تا آنکه در حال فراغ بال بسبب جریمه
تفریط و تقصیر در شغل تصغیر شان در ضمن توبیخ و تقریع
بدیشان بازنگردد و باعث خلل در بلوغ امل و بلاغ عمل
همگنان نشود مرفوع بعضی از خاصه اختصاص دارا
بکثرت جوائز و عوائد سلطانی بانتفاع بمنافع و فوائد مرتبه

مرتبه خلافت و نیابت متولیان اعمال دیوانی بغایت بیجا و بیموقع میدیدند

توقیع بواسطه آنکه اطلاع ما بعلم الیقین پیوسته که همگی این انعام و افضال
سرتاسر روزگار عمر دارا بفایده یکروزه علم و عمل او که بعالیان میرسد بها
نمی نماید مرفوع عامه رعایا و برایا میگویند که پادشاه خرسند نمیشود از همگی
جهانیان جز بشدت در کار خود و بر بصیرت بودن فرمانبری او با آنکه پادشاه
در نهایت فراغ خاطر و راحت بدنست و رعیت در غایت تعب و مشقت جان
و تن و آن آسایش نظیر این فتنها و آزمایش نیست انتهی توجیه و تقریر این
مرفوع آنست که خسروان از همگی فرمانبران جز بدرستی عقیدت و عدم
در خدمت و سائر امور سلطنت بانهایت دانستگی و بصیرت در اطاعت اوامر
سلطانی قناعت نمیکنند حال آنکه گرفتاری رعایا بکار پرستاری پادشاه از
در عین تعب کشی و رنج برداری و تحمل و بردباری اضطراری مثل رفاه حال
و فراغ بال ملوک نیست چه قیاس حال فارغ بشاغل قیاس مع الفارق
ست نزد عاقل و لا سیما هنگام مصرعه ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

توقیع عامه رعیت بسیار اند و همگی مشترک در یک کار و پادشاهان یگانه
و بی همتا و هر یک از عامه منفرد اند بهمت خود و هم باقسمت یافته میانه همگی
هموم همگنان و هم هر یکی از ایشان منقضی میگردد و هم با امور ایشان دائمیت و
باقی نمانده در امور ایشان با وجود وفور آنها بر بقیه زند اگر که در آن خوف تقصیر

باشد تبیین این توقیع علی الاجمال آنست که کافهٔ ناس بحسب عدد بیشمار اند و
با وجود تهیهٔ باهم متعدد همه یکدیگر اند در همه کار و پادشاه با وجود یکتائی در ذات
جمیع قصدها و نیتها خود را منقسم و پراکنده ساخته در تدبیر مهام صوری و معنوی مردم
و قصد هر یک از همگنان برده ‌وی بسر آید هرگاه مهم و مقصود ایشان باید و قصدهای
متکثره پادشاه باعتبار تکثر متعلق که پیوسته بهتمام تمام انتظام سلک نظام کلی و نظام
مهام کل بازبسته بفرجام رسیده تنیت و بسر آمدنی نه چنانچه در بارهٔ سرانجام کار انام هیچ
دقیقه از دقایق سیاست مهم پیرا و جود افراط با تمام نماند که انگشت گرفت و گیر بر حرف
تفریط و تقصیر آن توان گذاشت **مرفوع** بهیچ وجه با فلان بستائی اندر جرائم جنایات
بموقف عرض میرسد قبول آن توقف مینمایند **توقیع** نزد ما بتحقیق پیوسته که اعتبار و
صرف نقد جان عزیز در راه ما بغایت خوار است و اینگونه پرستاری که مرد کار و شایسته
پیکار ممیز باشد بتبیلهٔ مکرمت خود برین پایهٔ منزلت وارست **مرفوع** و نیکخواهان
خواهش آگاهی موجب عقیقی بر لوازم عصیان و طغیان اهل روم دارند **توقیع** بدلالت
اظهار توبه و انابت و ظهور آمارات ندامت اعتراف صدور زعم مت کرمت مادر ضمن
بخشایش گناه بیشان او شده **مرفوع** در مینوال جمعی از کار بدرگاه الاآمده
عنایت حضرت باری تعالی در ضمن حصول امن و امان و آرامش متین و زبان بسامین عدل
احسان شهریار در بستن رخنه سرحدها و رفع فتنه و فساد مفسدان و کسر صولت
دشمنان و دفع جور ستمکاران بجای آرند **توقیع** ما نا همگنان میدانند که آنانکه بر

بر سفیهان سلوک سبیل اطاعت ملوک که اگر نیکوکار لازم شوده بر ملوک نیز جمهور
نامی مساعی خود در حراست ایشان واجب فرموده بل در باب جلب سامره و واخود از جمیع
وجوه وجهات بجهت حمایت و رعایت سپاه و رعیت مراتب وجوب فرموده کنون باید که
مناهج ایشان در رفاهیت نمایند تا بر موجب احسان جهانبان مکافات اظهار امتنان جمیع
همگنان وجه احسن بظهور رسد هم فوع فلان عامل که درباره او الامر الا بملازمت دربار
صادر شده مدتهاست که از عاکفان درگاه است با عرض حال او بر سبیل که از رفع حجاب
او ابتده تشریف حجاب یافته و با هیچ الک که حواشی استیفا انواع بدحالی نموده و
استقبالش بدلالت مطابقی مقتضای حال اشراف بر سوء مآل دارد
اعلام موجب التزام در درگاه درخواه مینمایند توقیع آن پناه کار هنگام
عمل عامه و خود در رعایا و جنود برایا خاصه آنانکه از جور گماشتگان او
بجان آمده نزد او بتظلم میرفتند بر درگاه خود موقوف و محبوس نموده
از اذن دخول محروم و مایوس میداشت لاجرم بجرم این جرات و
حکم وجوب جزای اعمال امثال آن مثال عالی بر موجب نفاذ یافت که
چندان در درگاه منکوب و محجوب بوده باشد که پاداش کردار نا
خود که نسبت بزیردستان خویش بعمل آورده از حجاب یاکه زیردستان
وی اندر یابد هم فوع خیرخواهان خواهش آگاهی برین امر نهان
دارند که در شب گذشته بر زبان شهریار گذشته که از فلان بنفس خویش

خویش امین هم توقیع ظاهر شد که آن کم دیانت بسیار خیانت
بجمال فرمانده بین و مقتول شده است انتهی توجیه این توقیع آنست که هر آن که
باطنش از دوستی و دولت مملو باشد ظاهر است که بمقتضای این قضیهٔ حقه که
دوست دشمنان در حقیقت دشمن دوستان باشد هر آئینه
مآل کارش بدشمنی دوستان خواهد انجامید مرفوع مرزبان
فارس بنابر فرمودهٔ شهریار از آنجاکه ظهور صدق تن از مردان شناور
کار آزموده برای بندگی درگاه بعد از تکرار امتحان و اعتبار اختیار
نموده مدتیست که بدرگاه آمده حاضر اند در باب آنان فرمان چیست
توقیع همگنان را آگاه سازند که خاطرخواه اصلی ما از خدمهٔ این درگاه
محض محبت دلی و اخلاص و عقیدت جبلی ست نه خدمت بدنی و
پرستاری ظاهری اضطراری و وفور اجور و تفضلات نظر بملاحظه
این معنیست انتهی توجیه این توقیع آنست که چون ترتیب رواتب مرسومهٔ مواجب
مستمرهٔ همه خدمه و بر قیاس سائر عطایا و رشتهٔ نفقهٔ ماهی پرستاران
وابسته بحصول وثوق بر علاقهٔ ولای قلبی و وداد باطنیست نه
استعمال جوارح و اعضا برومند باید که دیده و دانسته در بندگی
شروع نمایند و از خسارت انتها برحذر بوده بدون بصیرت
اقدام بدین جسارت نکنند مرفوع فلان نسبت خیانت بجو بلدار

جواهرخانهٔ سرکار شهریار رسیده توقیع ثقات ما را بدرستی کردار
نسبت نباید داد و برای اعتراض نباید کرد انتهی توجیه این توقیع است
کرمادام که از مشغلان اشغال جلیلهٔ سرکار خیانتی سر نزند که در
اثبات آن از فرط ظهور تبیین بینه و تعیین نیاز مند نباشد بمحض ظن و
تخمین متعرض ننگ عرض اهل اعتماد نگردند و دقیقه از دقایق احترام
برای دانش آرای ما بوجه وجیه رو اندارند مرفوع موجب
امر شهریار بر سوا نمودن فلان در انجمنهای شهر و دیار و در تحقیق
آبروی او بسرزنش مرد و زن در هر کوی و برزن چیست توقیع
آن کم خرد از زیاده سری که لازمهٔ بدگوهریست با وجود قلت سرمایهٔ
احتشام از زی خدم و حشم بر آمده بلباس اکابر مملکت و اعیان دولت
در آمده و معهذا او و ذواک ازینها گذشته آهنگ ترقی بر مدارج افلاک یعنی
دعوی برابری و همسری ما دارد مرفوع بچه موجب ابواب عنایات و
رعایت قلبی و جنانی و احسان و تحسین فعلی و زبانی بر روی
استحقاق و استعداد فلان انسداد یافته توقیع آن نکوهیده
اطوار محاسن و محامد حمیدهٔ ما را که پسندیدهٔ دوست و دشمن است بنظر
قبول ندیده و لوازم اعظام و اجلال این دولتخانهٔ اقبال چنانچه
حق مقام است بجا نیاورده مرفوع بچه سبب فلان تهمیر بحبت فرموده

فرمودند چنین محکوم و فرمان بر فلان [illegible] و چون آنکه

بر [illegible] حکم [illegible] بوده توقیع بسبب آنکه [illegible]

[illegible] ساخته و [illegible] استغنا را [illegible] عنایتی ما

تقریر این توقیع آنست که [illegible] بی‌ادبی [illegible]

خود به مستحق [illegible] شد و [illegible] بعد از کثرت [illegible] علت

زیاده سری و بدمستی او گردید و چند [illegible] بسبب تنگی ظرف

قدرت و تنگی حوصله طاقت فرط عنایتی خود را که از [illegible] عنایتی

ماست سرمایه استغنا از ما ساخته لاجرم بحکم [illegible] جرأت بر موجب

وجوب تنبیه غافل عقوبت [illegible] غافل تجویز فرموده بر پشت

آن فرومایه را از پر دست [illegible] مرفوع بچه سبب در معرض

بیان حقیقت حال مردم فرمودند که فلان نیکو محضر سزاوار

غایت مراتب عنایت و اعلی درجات رعایت باشد چنانچه

فلان بد اختر مستحق اسفل درکات بی‌لطفی و نامهربانی باشد توقیع

بسبب آنکه هر دو در غایت مرتبه نصیحت و غش‌اند انتهی

توضیح این ابهام بدینوجه است که نزد ما بتحقیق پیوسته که این

وفاق آئین که خواهان دولت ما و دولتخواهان ما است در کمال مرتبه

بهبودجوئی و خیر [illegible] و آن نفاق سرشت در اقصای مرتبه

شرانديشي و بدسگالي مرفوع چون كثرت مصارف و مخارج حرمت
باب الالاي و قلاع و معاقل متعلقه بدان خاصه حصون و ثغور گرديد و در دست
ان استيفا اموال خزاين بود چندانكه بقيه آن ذخاير به تميم طلب
بعضي از عساكر اصلا وفا نميكند چه جاي همه ازين رو راي شاپور موبد
موبدان بدان قرار يافته كه اين قليل را كه بعلت كثرت قلت از كم بغايت كمتر
ست بصيغه صله بديشان واصل سازند و همگي را بوعده توفيه حقوق
در سر سال توثق دهند اين مصلحت بنابر حصول حسن ثنا و ذكر جميل
نسبت بصلاح دولت شهريار و نظر بحال مآل جنود نيكو
موقع ترست از اخذ ارزاق ناقص توقيع راي خرد آراي موبد
موبدان درينباب بغايت نيكو و قرين صوابست چه مقدار صله
هرچند بسيار كم باشد باعث كثرت تمهيد اساس شكر و سپاس
و علت قلت شكوه و گله مي شود و مقرري عساكر هرگاه وافي
و وافر نباشد موجب شكايت و عدم رضا بل منتج
كراهت و بغضا ميگردد و اكنون بر موجب صوابديد
موبد بقيه خزاين را بر همگي آن فريق تقسيم و تفريق نمايند
و همگنان را باستيفاء جملگي از طلب خود در زودترين وقتي از
اوقات و نزديك بوفاترين وعده از وعود خرسند و خشنود

شنو و سازند انتهی باعث وفور مصارف حراست
ثغور آن سرزمین که صعب‌ترین ثغور و مخوف‌ترین راههای
ممالک محروسه است کثرت احتیاج است به بسیاری
نگهبانان چه آن محال را اهل هجوم طوائف تابعه شده
از اصناف بی‌حساب سقلاب و غیر اینهاست از
قوم روس و توقایی و تاتار و چرکس و مردم حشین و
غار و دالیه و ماچار و اهل دشت قفچاق و بلاد حاجی ترخان
منکار و قوبق و قبطان و گروه از کیان کوهسار ایشان
عشتان از کی معروفست اینطایفه و غیر اینها چون طوائف
یاجوج از حد حصر و عد بیرون اند لهذا سایر مخازن ذخائر
ملوک ایران با خراج آن مملکت از بیم تاخت و تاراج
این گروه خرج نگاهبانی و صرف نگاهداشتن این
رخنه گاه میشد چنانچه از مبادی روزگار کیان و خسروان
تا آغاز عهد ملک داد کر نوشیروان آن سمت هرگز از
موازی صد هزار مرد کارزار تمام سلاح سپاهی
کم و کاست خالی نبود و غایت اهتمام
ملوک ایران درین باب بیشتر به بود که

که نام شاهی بر سالار این سپاه نهادندی و او را رخصت جلوس
بر تخت و پوشیدن خیمه تاج دادندی لیکن این معنی باعث اعتبار او
گردد و دوست و دشمن از و حساب بگیرند و از این رو او را
ملک لشکر و آن ملک را بلاد المسیر خوانند و در نوبت خسروی
نوشیروان چون کار عدم توفیر خزائن باینجا رسید معامله از چاره
تدبیر در گذشت باضطرار گشتند نزدیک بود که از نحبت جشن خیمی
بکمال بها و جمال ملک سد و کاپا و لیاء دولت از بلند نامی
بدشمنکامی کشند بنا بر منطوق اهل الدول ملهمون بدلالت الهام
باب سفتن سد این ولایت هدایت یافت و بزعم مجوس سروشی
یعنی فرشته او را این تعلیم نمود چنانچه از محل انقطاع جبال الزکان
تا دریای خزر سر چار خنه و گذرگاهی بود با الواح سنگ از خام
تراشیده بر آوردند و حصار زوج آنرا با دوئیه لازقه مخلوط و ممزوج
ساخته الواح را بمیخهای آهنین گران سنگ بهم دوختند و جابجا
از زیر و سرب گداخته نیز بکار بردند و آسیاس سد را بآب رسانیده
از انجا بر آوردند و منتهای آنرا از سمت بحر زیاده از یک میل بمیان
دریا برده از قعر آن بروی آب رسانیدند و آن سد را در مرتبه
استحکام دادند که تو هم بجیران راه شتباه آن بسد یأجوج کشاده و بین

بین السدّین بجهت تردد کاروان تجار و آمد و شد مردم آمد بار
بمقدار روز بندی کلان فاصله گذاشته دروازه درخور آن از آهن
بر آن نصب نمودند چنانچه هرگاه قافله از دشت ترکان و بلاد تاتار
و سایر اقطار شمالی بایران آید یا از ایران بدان سمت توجه نماید دروازه را
بگشایند و بعد از مرور قوافل باز مقفل نمایند چنانچه اکنون نیز این
طریقه مسلوک است و از آن وقت باز بجای صد هزار سپاهی جرّار کار
بدان جا منجر شده که موازی یکهزار تن از آحاد لشکر ایران به نگاهبانی
آن سرحد و محافظت بند و سد اشتغال میدارند و این سد را
پارسیان دربند خزر و دربند آهنین و ترکان تیمور قاپو و بعضی
باب الابواب و باب الآلان گویند **مرفوع** چه استناد در باب
بهزاد عملدار که درین شیوه استاد است فرموده اند که همه برات
او درهم و مختل شده و تمام مهام عملش ضایع و مهمل گردیده
توقیع بمارسیده که سرتاسر روزگار ابترش بیحاصلی میگذرد
و همه عمر ناقصش در تهی دستی و بیخبری با مور سرسری سپری میگردد
مرفوع برزبان حقیقت بیان از چه رو رفته که بهره فلان محتشم
از مال و جاه خود بعینه بهره اشجار و نباتات از برق خلّب یعنی
برق ابری بی باران **توقیع** چه مستحقین را از مال و جاه خود منع مینماید

انتهی و توجیه و تقریر این توقیع بر ینوجهست که چون آن بد مآل ارباب
استحقاق را از منفعت جاه و مال خود که بنصاب کمال رسیده
بنصیب حرمان رسانیده و اموال و بحکم قسمت حواله ازلی در حق
محتاجان و درویشان بر حق ایشان در حقیقت اشتمال دارد و آن بی
توفیق همگنان را با کمال مرتبه نیازمندی از حقوق خود بی بهره مطلق ساخته
لاجرم بمقتضای سنت جاریه حضرت احکم الحاکمین که همواره بر مجاری
مکافات مثل جریان مینماید آن عدیم السعادت با وجود غنای خدا
داده از توانگری خود محروم گشته هر نوع بچه نوع حسب فرموده اند
آثار را افعال و اطوار را نیز از فساد مواد دماغی او باد
میدهد و از ین راه بچاره گری طبیبان نیازمند است توقیع
بسبب آنکه محال آبادرا الفساد خرابی باز می آرد انتهی یعنی چون
ولایاتیکه بتولیت اهتمام او تعلق گیرد در خلال اندک مایه مدتی
اختلال فساد کلی باصول صالحهٔ آن وصول می باید پیداست که همین ناشیه
جز در صورت خلل عقل نخیزد و اینکه عمل فاسد را جز طغیان ماده فساد
شور انگیز بر نینگیزد هر نوع از چه راه فرموده اند که فلان بلدا
ناگهان بمصیبت تلف آن اموال بیکبار گرفتار خواهد آمد توقیع
چه جلکی را بدون استحقاق بیک مرتبه کسب نموده انتهی و توجیه این

این توقیع بوجه وجیه آنست که چون الکتاب همگی آنخواسته
موافق خواهش حق نبوده بلکه آنرا از مداخل حرام محض
حاصل نموده هرآئنه برطبق منظومهٔ مشهوره **مصرعه**
بباد آمده هم بباد رود بعینه از همان راه که آمده بود
بهمان طریق باز گردد **مرفوع** دولتخواهان درگاه دولتخواه
بیان موجب صدور امر والا بدور نمودن فلان از حضور
درگاه دارند **توقیع** موجبش آنست که از راه تخدیعه و فریب
میل نموده انتهی یعنی چون بکاه استشاره از پیروی راه راست
روان درست هنجار یعنی مؤمنان مستشار و از منهج صراط مستقیم
و رای صائب و رویهٔ صادق کناره گرفته و در مادهٔ عدم
دلالت خیر شره دارین و از ارباب استخاره براهزنی جادهٔ
خیر بطریقهٔ قاطعان طریق رفته از این رو راه قرب اینگونه مردم
نابکار در انجمن حضور ملوک از طریق خرد و خردمندی بغایت
دور است بلکه تادیب و تنبیه این مشتی بی ادب بهمه جهت ضرور
مرفوع بموجب کدام جنایت فرموده اند که فلان ظالم را از
متصدیان دیوان مظالم در همگی محافل شهر و دیار تشهیر نموده
بقبیح ترین وجهی هنگر در حضور معارف سرزنش و تفضیح نمایند

توقیع آن نابکار بشامت اخذ رشوت اجرای حدود و عقوبات را
بر جمعی پراکنده روزگار را از زمرهٔ اشرار شهر و دیار که استحقاق عذاب
و نکال آن آشکار داشته اند در پرده بکار برده مرفوع علت منع
و زجر و باعث نفی و تحجر فلان خادم از درگاه و سبب عزل از منصب
ریاست خدم بعد از قدم خدمت و عدم ظهور وصمت با وجود سبق
کلام و توثق و اعتماد چیست توقیع دریں ولا صفت ناشایسته
حقد و کینه که پیوسته در مطاوی سینه نهفته میداشت از ان ناستوده
اطوار بظهور پیوست و پیداست که از بد درونان تیره روان چشم
تقدیم خدمت نزدیک خسروان داشتن بی نهایت لذا راه کار
دور است و دور کردن اینگونه نکوهیده محضران از قرب انجمن
حضور بضرورت بغایت ضرور مرفوع موجب منع و حجاب
فلان حاجب از دخول درگاه چیست توقیع چون حاجب
جمعی را که لقای ایشان مرغوب ما بود از بار درگاه محجوب داشت
ما نیز از راه وجوب مجازات مثل او را از آنچه کمال رغبت او در آنست
از نهایت اختیار و اقتدار و لذت امر و نهی و قدرت گیر و دار محروم
و ممنوع باز گذاشتیم مرفوع مردی بدخوی بدرگاه خسروی
آمده ادعا مینماید که درین ایام هنگامیکه هنگامهٔ بارش باران

باران و وزش باد وزان را گرمی حدت و تندی شدت بود
سالک منزل من حیثیت دل مبذول فرموده اند و من طریق قضا حق
و حال و مقام که همگی به سلک التیام در پیوستند انچه داشته بر طبق عرض
نهاده ام و حق مقام بجا آورده توقیع اگر چه آن آزاده مرد در بدو
منزل و کوتاهی مدت شرط ضیافت ما بجا آورده و رسم نزول
و اقامت ما ادا کرده و الحق بر طبق دعوای خود حق مقام ادا نموده
ولیکن ما نیز او را در وسعت آباد امن و امان با اضافت طول زمان
ضیافت نموده ایم و انا الفضل و احسان که شیوه ستوده خسروان
آل ساسانست باید که نخست بنا بر تحصیل وصول و تعجیل حصول آن بر
مبنای ادار مدح و ثنا نهاده انگاه بتمهید و تائید اساس شکر و سپاس
پردازد و در مقام رضامندی خرسندی شده ابواب شکایت
و ترک رعایت حق عنایت مسدود و مساز دم رقوع جرداد بن
نرسی بپدر برادران رضاعی قباد معروض میدارد که مرسوم من
از دیوان عطاء قباد دفعه نخست هفصد درهم مقرر افتاد و با اضافه
چندین کرت تا فرجام روزگار رش بر چهار هزار درهم قرار گرفت و در
سال سومی جلوس فرخنده شهریار که با بقای گیتی پایدار باشد
بسبب رعایت جانب منسوبان خسروان ماضی یکدفعه با ضعاف

ده سی دوازده هزار درهم مقرر شده و متولی دیوان عطایا در هر مرتبه
متصدی تقلیل آن گشته در سال ششم اورنگ نشینی ملک بقرار ده هزار
باز آمده اگر آن کفایت پیشه ازین اندیشه باز نیاید در اندک مدتی رفته رفته
همگی بکم و کاست خواهد رفت درینحالت صلاح حال و مآل دعای
دولت مستدعی اینست که هم آنچه نخست قرار داد تفضل قباد
بود بر قرار بماند تا خاطر کمترین پرستاران که از پراکندگی اندیشه بیش
و کم درهم است از تفرقه فراهم آید **توقیع** درخواه جزداد درین
باب قرین صوابیست چه تمامی محبت بالفعل و ازدیاد ماده رجحان
بالقوه منوط و مربوط بازدیاد نعمتست و برین قیاس نقصان
دوستی کاهش میداری وابسته بکمی فضل و کرمست بنابرین امر والا بنفاذ
پیوسته که از خالص اموال خاصه سرکار آنچه بصیغه تقلیل از قلیل و کثیر ازو
باز داشتند آنرا بی کسر و قصور بدو رسانند و برجاری استمراری
او دوازده هزار درهم بیفزایند و او را از جانب ما بامیدواری
نیکوکاری در مستقبل خوشحال و خرسند داشته بهمه وجه خوشنود
و رضامند سازند **مرفوع** چون نوع عالی انسان بر اصناف
متعدده اشتمال دارد و اتصاف بر صنفی باختلاف مقتضای
طبعی ظاهرست و عدم مخالفت مقتضای طبائع مردم بر سلوک در حکام

فرجام کرجازم لازم و موافقت بعضی از آنان چه جای همگنان با وجود
مخالفت مقتضیات بهاد و دشوار نمایل محال است مثلا صنعتی و فر
سرشت که منش ایشان جز از آرام شیوه دین و دانش رست معی
نباشد از شهریار جز مجالست دائمی ارباب تدین و تنسک خرسند
گردند و اصحاب درایت و کفایت از خسرو سوای صرف عزم ملوکانه
بمحض اصلاح اشغال مالی و ملکی و توفیر اموال بیوت و خزائن و
بذل همت مالکانه بتکثیر عمارات بلاد و وزراعت ضیاعات و عقارات
متوقع نباشند و ارباب تکفل امور دار العدالت از ملک داد گر همین نظر در
کارهای متظلمان و غور رسی معاملات دادخواهان و اعانت و اغاثت
طالبان و اصلاح فساد و ترویج کساد همگی عباد و بلاد خواهند و گروهی
نزهت پژوه جز تقید ملک بتردد و تصید و تلوع تنزه و تفرج توقع
ننمایند و جمعی تن آسایان جز افزایش موجبات راحت و آسایش
و تهیج اسباب رامش و آرامش در معاشرت اهل غنا و
طرب و مخالطت اصحاب رود و سرود از خسرو نپسندند
و خداوندان وغا و حرب و اصحاب طعن و ضرب از پادشاه
همین اشتغال سیف و سنان و آمیزش مرد افکنان
و خلط با مردان مرد در بزم میدان نبرد خواهند

بنا بر تخالف امور مذکوره و تقتضای مواد مذبوره بضرورت موافقت
در هیچ صورت رو نماید **توقیع** چون فاقت ملوک در سلوک طرق
و فاق با مقتضیات انفس متضاده اهل آفاق متعدده در اوقات
مختلفه چه جای یک آن متعذر است لا محالا چند انکه قدر قدرت
امکان و طوق طاقت انسان باشد از موافقت مراد هر صنیفی
بمقتضای صلاح وقت و حال عالمیان دست بازندارم **مرفوع**
از چه راه بر زبان صدق بیان رفته که فرط مکالمه فلان سبک سر
درین اوان بر ما بغایت گران می آید و حال آنکه بیشتر ازین راه خز
در درگاه از همه بیشتر داشت **توقیع** موجب اینکه از افراط سخنان
بیفروغ که همانا نور صدق و صفا از انها مسلوب شده اسماع
و قلوب ما و اهل انجمن حضور را در تعب توقع استماع و قبول
انداخته **مرفوع** بجه استحقاق در حق فلان نیک اختر فرموده اندکه
یگانه زمان و ممتاز اقران بل بیقرین عهد و قرن خود است **توقیع**
این سعادت سرشت مرد آزاده چندان پاکیزه گوهر افتاده
که همانا نظیر او از ابنای روزگار نزاده از دلائل ستودگی
خصائلش آنست که با وجود آنکه در درگاه مانقش همگی مرادش
درست نشسته و هیچکاه زاراد اتش بحصول نه پیوسته قطعاً از بان

آشنایان شکوه ناآشنا نموده بلکه گله بیگانگی نموده هر نوع عجب
و دلیل حسن فرموده اند که تعلقه ما درباره فلان اتفاق چنینه آمیز عرض شده
بدانند شخصی بخلوص نیت خیرخواهی اولیاء دولت پادشاهی ترتیب مرتبه
یقین پیوسته **توقیع** بدینوجه که شدت رغبت باطنی و استماع
کمالی از مخایل حال و ظاهر و پیداست خواهش وقوع
زلت و حصول علت باد بیا از شمائل کردار و گفتارش نمایان
و هویدا امر **وقوع** موجب منع و زجر فلان مقرب از افروختن نایره
خشم و غضب شهریار بگفتار ملائم طبع و موافق مزاج هنگام اظهار
عدم رضا نسبت بفلان محتشم چیست **توقیع** تا در هنگام صحبت از
یار و یاور جدا نمانند انتهی و تقریر این توقیع آنکه چون همگنان این شیوه
ناستوده را مرضی ما دانند هراینه از هر راه که رود بهر راده بوسیله
خوش آمدگوئی در مقام رضاجوئی ما شوند و با امید حصول موافقت
مقتضای وقت و حال مردمان را همه موجب نفس الامری از
خود نخواسته نارفته رفته بر طبق این سلوک ناهنجار طریق دوستی
و امداد یاران با بند ادا آید بل ابواب دشمنی دوستان را
بیگانگی آشنایان بگشادگی گراید و چون لوازم و ارتونی روزگار کار
خود کرده نوبت ادبار رسید بشیان رسانند سایه توجه خسروان از سرشان

باز گیرند تا جابجی یار و مددکار باشند و آنان فرصت یافته ما را ...
همگنان برآرند مرفوع باعث سرزنش شنع دون و رسوا ساختن
صاحب دیوان مظالم در سلک مجامع و محافل آشنا و بیگانه و عالم و
جاهل چیست توقیع بهار سید که آن مدبر بفریادرسی متظلمان
اصلا اقبال ننماید بلکه دادخواهان را خواه و ناخواه بر درگاه خود
نگاه داشته نزد خویشتن راه ندهد و بسبب چه رو بیداد خود ایشان را
اخبار با بدنامی در سائر آفاق و اقطار روا میدارد مرفوع بجهة علت
فرموده اند که میباید که هیچیک از اولیاء دولت هنگام از جامع
خدمات اگرچه دشوار باشد اظهار ملال ننماید یعنی سبیل فرمانبران ملوک
در سلوک طریق فرمانبری آنست که در بواطن خویشتن هیچ جای ظهور
ضجرت و نفرت را راه ندهند خصوص در خدمات مرجوعه هرچند دشوار و دور
از نهاد باشد هیچ آثار رهاون و توانی و امارات عجز و ناتوانی از
صفحات پیشانی خویشتن ظاهر نسازند توقیع بواسطه آنکه مبادا
دلهای ما در وقت عطایا بسبب تضجر و تنفر ایشان از قبول آن خدمت
از سر رأفت و رحمت اقبال ننماید و تقریر این معنی آنکه سبب نهی از این
امر منهی آنست که چون نوبت عطار عطایا و تفویض و تضعیف
مناصب و مراتب بدیشان رسد نظر بملاحظه ضجر و معنی مذکور ضل

[illegible] آن در خاطر راه خطور نیابد
[illegible] از مداخل خراج در وقت وجوب اخراج
آن [illegible] انتهی تقریر [illegible] از راه [illegible] با از وجه نظر
بمصلحت رعیت فرموده اند که سبیل گذارندگان اموال رعیتی
از ارتفاعات و سائر جهات آنست که چون وقت اخراج خراج
درآید فی الحال ادای تمامی آن بدین راه که در حقیقت فرض عین
واجب فوری الاقتضاء دانسته بطریق التعویق و دفع الوقت در آن
روا ندارند توقیع باعث منع ازین امر ممنوع آنست که اگر مطالبهٔ
ادای آن در یکدفعه مواخذ شوند در آن حالت احوال ایشان بود آ
برهنگی درختان باشد در برگ ریزان بموسم خزان انتهی و تقریر
این توقیع آنست که صلاح حال و مآل همگنان در ایصال همگی
آن مال انحصار دارد چه در صورتیکه مجموعهٔ آنچه ادای آن بعلت
مدافعه بتاخیر افتاده باشد بیکدفعه تحمل نمایند لامحاله
همگی در یک حالت مسلوب الاموال و منکوب الاحوال گردند
و کثرت فقر و قلت غنا علت رنج و عنا بل باعث هلاک و خسار
ایشان شود از کلمات موجزهٔ بلیغهٔ احمد بن حسن میمندی وزیر
آل سبکتگین است که در جواب عرضداشت رعایا در [illegible] توقیع نموده

الخراج جراح مجهود دوا بره اداره یعنی خراج از عالم قروح و جراحات
که علاج آن منحصر در اخراج مواد فاسده است **مرفوع** سبب شد
امر عالی بعزل فلان الی چیست **توقیع** انسب این است خویشتن را
بسر انجام کارهای سهل که باهتمام عدوان اعتنای ناقص خردان
راست و درست آید مشغول میدارد و اعمال و اشغال عظیمه را که پرداخت
آن جز بکوشش عظمای اهل عمل نباید ناقص و معطل میگذارد
مرفوع باعث حکم بایجاب اجتناب از نزدیکی و مخالطت فلان
چه باشد که بر سبیل تکرار فرموده اند که بر خردمندان تبدیل آشنائی او
به بیگانگی ضرور بلکه قرب او از راه احتیاط بغایت دور است
توقیع انتزارت سرشت پیوسته بران سر است که سر دوستان
و پیوستگان نزدیک خویش را نزد خویش و بیگانه افشا نماید چنانچه مکرر اسرار
ایشان را با رازهای نهانی خیر اندیشان که خلوص عقیدت شان نزد
همکنان بثبوت پیوسته پیش ما اظهار نموده **مرفوع** بچه دلیل فرموده اند
که بر جمیع اولیاء دولت ما اجتناب از ریا در همگی اوقات و احوال
واجب است انتهی و توجیه این معنی آنست که چنانچه در ظاهر کار اظهار
دولتخواهی نموده خود را خیر اندیش و امین نماید باید که باطن خویشتن را نیز بطوق
ظاهر آراسته سر و موطن را بجز وفق حق و رغم باطل متوافق و متطابق دارند **توقیع**

توقیع بسبب اتصال افضال امی خواهیم که پیوسته سررشته
جهانبانان برای یکدیگر بازبسته باشد و تقریر این توقیع آنکه چون جهان
جواری نعمت ما را در مجاری انعام افضال بر سبیل اعتداد و اتصال
چنانچه هست میخواهند باز پیوسته سلسلهٔ جد و اجتهاد ایشان از در کار
نیکوخواهی دولت یکدیگر ناگسسته میخواهیم مرفوع بچه موجب شوخ را
ناصح که در مبادی عهد قباد از پایهٔ والا افتاده بود از آن وقت باز
او را بمرتبهٔ خود بازگشتی روی نداده توقیع بسبب تهاون و تساهل او در باب
حق خاصه هنگام وثوق بموافقت روزگار انتهی و توجیه این توقیع
برین وجه است که حقیقت آن سنجیده اطوار از میزان امتحان و اختبار
بدین پایه ظهور یافت که هرگاه از راه موافقت بخت مساعد و اختر طالع
مساعد موافقت روزگار امیدوار میگردد در کار حق چنانچه حق کار است
مساهله روا میدارد و نهایت مسامحه در باب احقاق حقوق ازو
رو مینماید مرفوع آنچه مکرر در معرض بیان ناگزیر وقت حال حروب
و رجال فرموده اند چهار خصلت که اختیار مردان کار را و اعتبار
شایستگان کارزار بر آن سزاست از حقیقت آن سوال میرود توقیع
نخستین قوت غالبه است یعنی حالت قاهرهٔ باطنه که از آن صورت قوت
غضبی برانگیزد و شجاعت از آن خیزد و دوم قلب جامع یعنی دلی که

از فرط جمعیت به تنهائی خود از هر تفرقه پراکنده نشود تا پراکندگی در تنهائی
دلها نیفکند بلکه باعث جمعیت خاطرهای پراکنده و لالی که در وسومی تمامی منظر
یعنی کمال عظمت استواری بنیه چه باد می النظر از خصوصیات سیما که در
نواظر جلوه نما میگرود درشتی هیکل و درستی پیکر ست و حقائق باطن بعد
از آزمائش ظاهر میشود و چهار مین سعت معرفت و هما نا مراد از آن کمال
دانستن و شناختن ضروریات حرب باشد از مقام کر و فر و اتقام و احکام
وشناختن آلات و ادوات پیکار و فراست و فروشیت و سهام
و انواع آن و غیره اینها هر نوع به وجه در مجلس خاص مذکور
شده که ما را اختیار مجالس ارباب نعم و رؤسا از هر صناعت
لازمست انتهی یعنی از چه رو فرموده اند که از جمله آثار جمیله
و اطوار جلیله اجلهٔ ملوک ایثار مجالست اعیان دولت
و اختیار صحبت رؤسای هر حرفت و صناعت ست خاصه
ارباب آداب و حکم که بهر وجه و همه باب بر ایشان معاشرت
این عشیره ذوی الشان و صحبت توفیق تا در همه آفاق مشتکی
بدین علوم اشتهار یابد چه در معنی ملک را قوتست و دشمن را خوف
و تقریر این معنی آنست که چون در اکثر همه اهل آفاق آوازه اشتغال او
با مثال این علوم شریفه منتشر گردد هر آئنه سرتاسر اقطار ملک

[illegible] اصطولتی دیگر و اقبال را استقلالی تازه و نمایندگی ده
دلیها [illegible] چیست اندیشه کرایه چه پیداست که شغل ملوک بخصائل
کریمه و خلال عظیمه موجب جمال و جلال ملک و ملت میشود و باعث
رجا اولیا و خوف اعدا دین و دولت میگردد **مرفوع**
[illegible] بند بد فلان والی العقوبتی که آنرا حدی و نهایتی
نبود و امید رستگاری از آن نداشته باشد چیست **توقیع**
چون آن [illegible] معرا از فرط گرانجانی و سبکسری بمقام استخفاف عظمت
قدر و مقدار اینجا و لشکرخانه عظمی شده و عداوت اولیا دولت
سپهر صولت را سهل و آسان می پندارد و همت بر استیصال
اهل طاعت ما با وجود عدم استطاعت میگمارد لاجرم بجرم این
ابلهی و کوتهی اندیشه استحقاق اینرا است بل بالاتر دارد **مرفوع**
از چه روی فرموده اند که عیب جوئی و بدگوئی مردم خانه در باره
خداوندان در حقیقت گناه اوست نه جرم آنها **توقیع**
بدینوجه که جنایت جوارح سر نمیزند جز از نفس انتهی یعنی هر آنچه از سر تا پا
جوارح و اعضا و سایر آلات و قوای بدنی که در حقیقت بجای اهل بیت
کالبد اند از نیک و بد رو میدهد همانا بعینه همگی از نفس که در پایه و
مرتبه بمنزلت کدخدای آن منزلست سر میزند **مرفوع** در باب

تعلیم آداب فرموده اند که وظیفهٔ پرستاری پرستاران آنست که بقدر
حوصلهٔ قدرت امکان درباره حصول خرسندی و رضامندی سعی بلیغ
را بمبلغ کمال رسانند تا از شجرهٔ بارور خوشنودی ما ثمرهٔ برخورداری
ابد یابند توقیع بدین سبب بالخاصه تهاون و سستی در این باب بدر
باعث انقطاع اسباب ارادهٔ جهان بخش یاده است درباره ایشان
برفع مراتب و افزایش مناصب توقیع [illegible] درباب [illegible]
فلان مزوّر که بزی تشبه ارباب [illegible] برآمده و لباس اهل تقشف
بر تلبیس خویش پوشیده فرموده اند که دفع اذیت زرق و طامات اینها
از امات و مقامات او بر سلاطین روی زمین از روی عاقبت اندیشی واجب
بلکه بر ارباب قدرت و اقتدار سبب ارزوست اهل بلاهت و سفاهت از پیروی
بیراهه عمی و ضلال او از دفع شر قاطعان بپوند تظلم کلی من کل الوجوه
واجب تر است توقیع بموجب آنکه با وجود کمال نقص بیتیمی و بیخردی دعای
دانش خویش و نادانی ما و سایر موبدان و دانایان آشکار نموده و این زلت
بد و علت رخنهٔ خلل و زلل در بنای مصالح ملک و ملت می اندازد مرفوع
بلند این حجت اصحاب مجالست خاص را از خوض در صناعت کیمیا
با وجود احتیاج سایر برایا بدان و امکان بی نیازی همگنان الکتاب
ان [illegible] فی الجمله سعی تحصیل آن جز بلیغ نموده فرموده اند که در عالم انفس

... بسیار است که تکفل برایا احاطه آن ... نموده اند
منتهی و بهایا توجه بتحصیل بر سو جه باید نمود که کسی از فنون آن اخص و
اشرف از ین دولتیست موجود است که جویندگان آن از روی تعیین بدان ا
رسیده اند و بعلاوه آنکه ... خالی ... بهر حال درست ... بیان
... حال و خردمند طلب یقین را باحتمال تحصیل مظنون بل
مشکوک ترک نکند توقیع بدین برهان متین که هیچ چیز در عظمت
و جلالت باعتبار دوام ابدی و بقای سرمدی بدولت آخروی
نرسد و این ملک اجل و اعظم محض اجتناب شرور و اکتساب
خیرات آسان بدست می آید و نزد دانان حقیقت شناسان مجموعه
آن در نهایت اقل از قلیل ست و رنج آن بغایت عظیم و جلیل مرفوع
جویندگان کنه حقایق اشیا از راه استبصار استفسار مینمایند که بچه وجه
فرموده اند که سبیل سایر رعایا و برایا در سلوک طریق به اندیشی و
خیرخواهی ملوک آنست که از هر راه که رود بسر رشته اسباب حصول
مسرت ایشان را من جمیع الوجوه دریابند و روی توجه از جهات
وصول موجبات خوشنودی و مرضیات شان بهیچ وجه برنتابند
توقیع بسبب آنکه از دریافت بهره شعور دسر و خسروان که در
کمال مراتب نصاب کمال میباشد بی نصیب بوده در ادراک قسمتی

از قسمت شادمانی و کامرانی با اهل خدمت ایشان سمت اشتراک داشته
باشند هر فوج بچه موجب فرموده اند که بعد از توکل بحضرت مبدأ
و مبدع جزو کل استمداد شما بر دیگری جز ما نشاید توقیع
چه هرگاه امیدواری شما جز بدرگاه حضرت پروردگاری جل شانه
بدیگری سوای ما باشد هر آینه ایصال اثمار عدل و آثار احسان که همواره
بر ما سهل و آسانست در انصورت بر ما بسیار دشوار و بیکران گران
خواهد بود هر فوج بچه موجب فلان زاهد بدون صدور جنایتی یا ظهور
جنایتی از پله قدر و منزلت خود انداخته اند توقیع آن ناقص نهاد
با وجود عدم استعداد و فقدان شایستگی خداداد در ارتفاع
بر مدارج استعلا از پی و بجه والا که داشت پایه بالاتر توقع سیادت
لاجرم بجرم جسارت زیاده طلبی و خودپسندی بپایه خسارت بر پسندیدیم
تا مگر بمرتبه که در خور رتبه اوست خرسند گردد هر فوج عوام و خواص
درگاه در باب کثرت ورود حشری بر شرب عذب بر ربط و رود
توقف دارند و فرط اهتمام و اعتنا ملک را باقتضاء طرب و غناء عود و
سرود علت خلل در بنای جهانبانی ملک و ملل دیده اند توقیع هرگاه
عموم سور و سرور گیتی ببرکات وجود و میامن عدل و جود ما باشد
پس در هر خصوصیت باشند مراتب وجوب لزوم لازم می آید که هر سعی در سن دو

[illegible] باشد [illegible] و چون این توقیع که مقتضای
طبع [illegible] از [illegible] بود [illegible] باشد و آن در عنوان شباب اتفاق
افتاد چنانچه مضمون [illegible] توقیعات بر آن دلالت [illegible] توجه
توان نمود که چون عالم زمین بوده و برکت احسان [illegible] آبادان
[illegible] برایا خوشوقت و شادان باشند و ما را در معنی از شغل [illegible] یکبار را
از عدم برآکند که خاطر فراغ کلی حاصل باشد و بحالت [illegible] را بسلوک
طریق خوشوقتی و خوشحالی دلالت کند اگر [illegible] تمام از سور و سرور
عام و خاص باشد همانا روا باشد مرقوم عظیم روم و زعیم
آن مرز و بوم در [illegible] از درگاه والا در باب تجدید اسیران [illegible] خواه
[illegible] توقیع بجای [illegible] از اسارای روم [illegible] خنجر
[illegible] ستانند و چون خیل [illegible] از دنبال آن [illegible] آمده
اند بر سر ارزاق [illegible] مخالفان مخالفت فرمان [illegible] و انداشته
این داد و ستد را رایگان دانند مرقوم باعث تعیین اهل خراسان
[illegible] اشباه ایشان [illegible] اهالی کشور [illegible] و تخوم و حوالی آن بدفع فتنه اهل روم
[illegible] توقیع علت این تخصیص آنست که عداوت
اهل اقلیم روم همانا در [illegible] فطرت مردم خراسان و سرشت
نهاد اهل اطراف و اکناف آن مرز و بوم تخمیر یافته

مرفوع ازچه رو امروا الا بصد و ر پیوسته که هرانکه در محفل حضور
سعادت بار یابد باید که خویشتن را حسب المقدور بلباس فاخره
و زیور گرانمایه بیاراید و خود را در نظر ما نمایاکن بهیئت مستحسن درآورده
بزی نیکو و وجه حسن جلوه نمایان نماید توقیع بدینوجه وجیه که مبادا صور
همگنان بوضع ناپسندیده از راه دیده در ادراک در منظر بیعت طبقه
حدقه جای گیرد چه پیداست که هر آنچه در مرآت متخیله بهیئت منکر عکس
افکند هر آئینه دیر بسمت زوال پذیرد مرفوع بچه دلیل فرموده اند
که سودمندترین امریکه علت نفاذ امور اعمال و اشغال باشد تنفیذ
آن امر است در عین وقت و حال آن بی تطرق خلل تاخیر در خلال احوال
توقیع بدلیل تجوید ارباب الباب در بیناب که از تجویز تسویف
و اهمال مضرتهای کلی با مضای کل امور جمهور مردم رسیده و تعطیل و
اهمال که علت تامه پس افتادن عامه اعمالست در اکثر احوال بسبب
آفت به پیشرفت کارها رسانیده و بر حمله قطع نظر از طریان آفات
محض گذشتن کارها از اوقات آن از دست در دست افتادن سر بالای
راست روی خطاست بدانسوی نشانهای آنها مرفوع
بچه سبب فرموده اند که فلان مرد هندی نسب خاطر ما را خطور کرد
و در دل ما جای قبول دارد توقیع از آنرو که در عالم رویای صادقه

[illegible] علیا بشنید از نکوئی حال و استقبال برای مادیده [illegible]
ولالت تام بر صفاء ولاء و وداد و صدق عقیدت و اعتقاد او دارد
مرفوع بجهة موجب فرموده اند که وجهست که فلان ناسعاد تمند را قاطع
پیوند و فا خوانند توقیع بجهت انکه فسحت ساحت حرص و طمع و بسیاری
کیست آز و شره او بهر انچه از محیط دائرهٔ امکان بیرون باشد احاطه دارد و هر چند
مضرت آن به برادر و فرزند خویش و پیوندان برسد مرفوع
ازسبب انچه در تملق کلام بر زبان ملک رفته که فلان ما یه آفت
بلکه مادهٔ مخافت [illegible] سوال می رود توقیع موجب انکه
از ما پوشیده بفراهم آوردن اموال و اسباب می پردازد و
اسرار پوشیدنی مملکت [illegible] افشا می سازد مرفوع
همگی اهل طرب از عطایا شهریار بهره [illegible] یافته اند چنانکه هیچ
مغنی نمانده که از راه توانگری غنی نشده باشد الا فلان که با وجود
مهارت در صناعت موسیقی و حرفت خنیاگری در فنون فضل و ادب
ید طولی دارد چنانچه از سبب غنا استغنا دارد توقیع پیش ازین
فضیلت خویش درین پیشه از ما نهان داشت و اظهار آن و رغبتی ننمود که
درین حرفت بسبب نقصان عهد اقتضای آن نیازیم انتهی یعنی درین
وقت خود را بما عرض ننمود که عهد شباب گذشته و جوانی آب و تاب خود

که دانسته و منش بنانی از خواهش خویش گسسته هنگام گذشتن ایام

هوا و گذاشتن غنا است چنانچه ندامت در نوبهار جوانی و استیلاء

باگلزار زندگانی حاصل شده بمذمت دوستی اهل ... ورود و از خشکی

رهسپاران آب روان بر توان داشت و به نیروی شکفته نهالی

گلهای رنگ معنی از چوب خشک عصا بر گل تر توان چید

از آنجا که اغصان نونهال شباب سرسبز و شاداب نباشد

شعلهٔ آواز بلبل را تاب و ترجندهٔ گل را آب نباشد و

آنگاه که خلل ضعف و پیری با ساس قوی و حواس راه

یابد این طنبور طنین زنبور نماید و نغمهٔ زیر هزار با نالهٔ زار

هردو یکسان بگوش آید و الحق درین مقام ادا نموده

حکیمی که فرموده رباعی

چون پیر شدی کار جوان نتوان کرد

پیریست نه کافری نهان نتوان کرد

در ظلمت شب هر آنچه کردی کردی

در روشنی روز همان نتوان کرد

تمام شد

خاتمة الطبع

صد شکر که درین زمان سعادت اقتران و آوان خجسته
و میمنت توامان نسخهٔ متبرکه وقیعه مملو از فوائد غریبه و تحقیقات
عجیبه محرره بنقل از نسخهٔ معتبرهٔ مطبوعه مطبعهٔ حسنی و نیز از
مقابله چند نسخ دیگر که بزیور صحت و پایهٔ اعتبار محلی
[illegible] بودند بتصحیح جناب افادت مآب فضیلت اکتساب
هادی منزل شریعت سالک مسالک طریقت جناب
مولوی محمد یعقوب صاحب دامت برکاتهم در مطبع
خدائی باهتمام کمترین خلائق امیدوار رحمت
ایزد منان علی بخش خان [illegible] بلباس طبع
و زیور اختتام پوشید امید از صافی گهران
والا نظر و بلند همتان والا گهر آن دارم که
اگر سهوی و خطائی از تقاضای بشریت
رفته باشد بنظر عفو بپوشند و
زبان بعیب گیری و طعن
دراز نکنند

[illegible] توقیعات [illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵	۲	[illegible]	[illegible]
ایضا	۱۵	بهاست	هنگامست
۹	۱۹	واوودیشم	واوودیشم
ایضا	۱۵	انوشروان	انوشیروان
۹	۴	[illegible]	داود
۱۰	۳	کتاب	کتاب
ایضا	۱۳	تغیر	تغییر
۱۱	۱	رقم	رقم و
ایضا	۹	فلهذا	فلهذا
۱۲	۱۴	پیشم	بیشم
۱۳	۷	نمائید	نماید
۱۴	۴	بیدایکان	بیدایگان
۱۷	۴	دورهست	دوربست
۱۸	۳	بداریتی	بداریتی
۲۴	۸	حروه	خروه
۲۶	۲	انکوته	انیکوته
۲۹	۹	تاودلقوانان	نادولقوانان
ایضا	۱۵	باتر	باتر
۳۱	۱	بوجه	بوجوه
ایضا	۷	کسیفة	کسیفه
۳۳	۱۴	خرافات	خرافات
۳۹	۲	استواه	استوار
۴۴	۹	وازین	وازین
۴۸	۱	موجه	موجب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۹	۷	[illegible]	[illegible]
ایضا	۱۲	حت	[illegible]
۵۳	۲	کار	[illegible]
۵۶	۷	گرکسا	[illegible]
۶۱	۷	خصر	عصر
۶۴		[illegible]	[illegible]
۶۶	۴	وربن	وربن
۶۷	۱۲	[illegible]	[illegible]
۶۸	۱	[illegible]	[illegible]
ایضا	۲	بیدانمد	[illegible]
۶۹	۱۰	فرقرت	فرق
۷۰	۱۲	علمزوه	[illegible]
۷۲	[illegible]	ورکار	درکار
ایضا	۱۳	دلاسیان جنیها	[illegible]
ایضا	۱۷	بانیخ ماره	[illegible]
۷۵	۳	نظار	[illegible]
۷۶	۱۰	ازری	[illegible]
۷۸	۸	بجال	بجال
۸۲	۳	بصیب	[illegible]
۸۴	۱	جدود	[illegible]
۸۷	۸	منوفم	[illegible]
۹۳	۱۱	بوافقت	[illegible]
۹۶	۱۷	مروه	[illegible]
۱۰۰	۱	نحو	[illegible]

دیگر اغلاط و [illegible] این طبع
[illegible] بعضی تحقیقات
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

